



چهاردهمین پنل

میز آینده پژوهی آموزش عالی ایران

آینده برنامه ملی ایران برای

یادگیری مداوم در بستر برنامه کار ۲۰۳۰

با تأکید بر توسعه پایدار

آذر ۱۳۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی

چهاردهمین پنل

میز آینده پژوهی آموزش عالی ایران

آینده برنامه ملی ایران برای

یادگیری مداوم در بستر برنامه کار ۲۰۳۰

با تأکید بر توسعه پایدار

آذر ۱۳۹۵

شماره گزارش: پنل ۱۴

عنوان:

آینده برنامه ملی ایران برای
یادگیری مداوم در بستر برنامه کار ۲۰۳۰
با تأکید بر توسعه پایدار

تاریخ برگزاری پنل:

یکشنبه - ۱۳۹۵/۰۹/۰۲

مکان برگزاری پنل:

موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی.

دبیر میز:

مقصود فراستخواه

تدوین از:

حسین سمیعی

۱۳۹۵

اعضای پنل:

دکتر نسرین نورشاهی (رئیس موسسه)، دکتر رضا منیعی (معاون پژوهشی موسسه)؛ دکتر فریده مشایخ (پژوهشگر مستقل در حوزه یادگیری)؛ دکتر غلامرضا ذاکر صالحی (مشاور رئیس موسسه) دکتر حمید جاودانی (عضو هیات علمی موسسه)؛ دکتر مریم حسینی (مدیر گروه نوآوری آموزشی و درسی موسسه)؛ دکتر زهرا گویا (عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی)؛ دکتر مهتاب پورآتشی (عضو هیات علمی موسسه)؛ دکتر زهرا رشیدی (عضو هیات علمی موسسه)؛ دکتر مقصود فراستخواه (دبیر میز)؛ حسین سمیعی (کارشناس مسئول میز آینده پژوهی).

تحریر مذاکرات : آرمیتا امیدوار



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۶	مقدمه: درباره پنل و روش کار
۳۰-۲۹-۱۹-۶	دکتر نسرین نورشاهی: رئیس موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی
۳۰-۲۹-۲۵-۲۴-۲۱-۷	دکتر فریده مشایخ: پژوهشگر مستقل
۸	دکتر مهتاب پورآتشی: عضو هیات علمی موسسه
۳۰-۲۵-۲۴-۹	دکتر مقصود فراستخواه: دبیر میز
۳۰-۲۸-۲۳-۱۳	دکتر مریم حسینی: مدیر گروه نوآوری آموزشی و درسی موسسه
۲۸-۲۱-۱۴	دکتر زهرا گویا: عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی
۳۰-۲۶-۲۴-۲۳-۲۲-۱۵	دکتر حمید جاودانی: عضو هیات علمی موسسه
۱۸	دکتر رضا منیعی: معاون پژوهشی موسسه
۱۹	دکتر زهرا رشیدی: عضو هیات علمی موسسه
۲۶-۲۰	دکتر غلامرضا ذاکر صالحی: عضو هیات علمی موسسه

مقدمه: درباره پنل و روش کار

پنل بررسی با حضور خیره ها و متخصصان موضوع با عنوان « آینده برنامه ملی ایران برای یادگیری مداوم در بستر برنامه کار ۲۰۳۰ با تأکید بر توسعه پایدار » ساعت ۱۰ الی ۱۲ روز سه شنبه ۲ آذر در محل موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی برگزار شد. در این پنل هر یک از اعضای پنل دیدگاه‌های خود را درباره موضوع فوق بیان کردند.



در ادامه، جمع بندی و نتایج اکتشافی پنل به انضمام دیدگاه‌های هر یک از اعضا ارائه می شود:

دکتر نسرین نورشاهی: رئیس موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی



به نام خدا. عرض سلام و ادب و احترام خدمت اساتید ارجمند و ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و تشریف آوردید و البته همکاری که از موسسه تشریف آوردند و خانم دکتر مشایخ که قبول زحمت کردند. امروز یک مفهوم چند بعدی، چند برداشتی یا چندین برداشتی بسیار حیاتی در زندگی همه‌مان وجود دارد و آن موضوع یادگیری می باشد که موضوع جلسه این میز می‌باشد. یادگیری که جزء لاینفک زندگیست و من گاهی اوقات از آن تعبیر مساوی حیات می‌کنم. یادگیری یعنی حیات، زنده بودن. چون زنده بودن یعنی شدن و تغییر و یادگیری هم یعنی شدن و تغییر. من با این تعبیر در واقع یادگیری را مساوی زندگی می‌دانم. حالا در زمینه‌های مختلفی ورود پیدا می‌کنیم. حالا به موضوع یادگیری به عنوان یک پدوگوژیست ورود پیدا می‌کنیم، به عنوان یک جامعه‌شناس، یک سیاست گذار و یک برنامه‌ریز حوزه آموزش عالی ورود پیدا می‌کنیم. به عنوان پدر و مادر ورود پیدا می‌کنیم. پس ما در کانتکس‌های مختلف با موضوع یادگیری درگیر هستیم. فرزندمان را می‌خواهیم آموزش دهیم، باید بدانیم یادگیری چیست. یک سیاست گذار در سطح ارشد کشور در حوزه نظام آموزش عالی یا در حوزه نظام آموزش و پرورش یا نظام های مختلف هستیم، اگر ندانیم یادگیری چیست و به این موضوع ورود پیدا نکنیم، مساله ایجاد کج فهمی و کج روشی و برداشت های غلط و در انتها سیاست های غلط و عملکردهای غلط و انحراف در جامعه بوجود می‌آید. پس از هر منظری ما به این موضوع بخواهیم بپردازیم، دارای اهمیت

است؛ یعنی چه در حوزه فردی، چه در حوزه جامعه و در سطح کلان کشور، در حوزه خانواده و در هر سطحی و گستره ای پرداختن به این موضوع به نظر من یک موضوع مهم است. از مبانی نظری بخواهیم به آن نگاه کنیم، دیدگاه های مختلف، تئوری های مختلف، رفتارگراها، شناخت گراها، ساخت گراها و اخیراً Brain base learning بودند، اخیراً راجع به پیوندگراها collectivism مطلبی می خواندم که این هم چیز جدیدی است تقریباً از همین دهه بهش پرداخته می شود. پس منظرهای مختلف با مبانی و فلسفه های مختلف، یعنی چرایی های مختلف، همه به یادگیری فکر می کنند. من اینجا در حال حاضر در این جایگاهی که فرار گرفتیم، یکسری دغدغه های دارم به عنوان کسی که می خواهم انتقال دهنده باشم، یعنی خروجی این جلسه را به می خواهم انتقال بدهم. من سوالم این است که به عنوان کسی که روی موضوعات مختلف به سیاستگذاران و برنامه ریزان حوزه آموزش عالی نظر مشورتی می دهد، به طور اخص به معاون آموزشی و معاون پژوهشی وزارتخانه که نظام آموزش عالی کشور را متولی آن هست، من می خواهم به آنها با استفاده از خروجی های این جلسه به آنها مشورت بدهم، با دو تا منظر، هدف یا رویکرد:

- آخرین رویکردها و جدیدترین رویکردها در مفهوم یادگیری چیست؟
- به عنوان یک برنامه ریز یا سیاست گذار در سطح ارشد در حوزه نظام آموزش عالی، یادگیری را چگونه باید بفهمد، چگونه باید با آن برخورد بکند؟

که مثلاً دکتر شریعتی نیاسر، به عنوان معاون آموزشی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، ایشان یادگیری را چگونه باید دریافت کند این سوالی است که من از جلسه دارم که در سیاست گذاری و در برنامه ریزی ها و در تصمیماتی که می خواهد برای نظام آموزش عالی کشور بگیرد، به بیراهه نرود. این یک سوال کاملاً کاربردی، عملیاتی من است، به عنوان کسی که در یک جایگاه حقوقی در این جلسه شرکت کردم و می خواهم خروجی این جلسه را انتقال بدهم.

دکتر فریده مشایخ: پژوهشگر مستقل

من از دیدگاه پداگوژی (علم و هنر یاددهی-یادگیری) سخن می گویم. در این جلسه قرار شد بر روی دو مفهوم یادگیری توافق کنیم و بعد از این توافق، چگونه بتوانیم در چهارچوب شفاف، مستدل به مسئولان انتقال دهیم.



واژه پداگوژی از یونان باستان تا به امروز یک دوران یک مسیر طولانی را طی کرده است. در سرآغاز، در یونان قدیم از پداگوگ به عنوان له ازش یاد می شده است. کودک را در راه مدرسه، دستش را می گرفتند و می بردند. ولی این مفهوم امروز به نام علم و هنر یاددهی- یادگیری بکار می رود.

با عبور از دوران های تاریخی، گذار از قرون وسطی، رسیدن به عصر دانش تجربی و رسیدن به رشته روانشناسی، آن هم روانشناسی علمی در قرن بیستم زیربنای علمی پداگوژی حاصل شده است، پداگوژی به معنی علم و هنر یاددهی- یادگیری مبتنی است بر نظریه های روانشناسی است. علم بدون نظریه کلام غیر مستدل است. پس نظریه هایی که زیر بنای روانشناسی بوده در خدمت علم و

هنر یاددهی - یادگیری قرار گرفته است، بخش علمی پداگوژی بر نظریه های روانشناسی، که در قرن بیستم شکل گرفته شده استوار است. و بخش هنر آن که عبارت است از خلاق بودن معلم، همچنان از زمان سقراط حفظ شده است. در یونان باستان، روانشناسی و نظریه های روانشناسی وجود نداشته است ولی ضرورت درگیر کردن ذهن یادگیرنده، با طرح پرسش درباره موقعیت مسئله، برای سقراط فیلسوف مطرح بوده است در آن زمان سقراط با استفاده از روش میوتیک یا (Maeutique یا زایشی) در ساختن دانش با مخاطب همیاری می کرده است. همانند یاری رساندن ماما برای بدنی آوردن نوزاد.

من توصیه می کنم هرکسی که می خواهد درباره مفهوم یادگیری بیاندیشد، به سرآغاز کاربرد این مفهوم، در بستر یونان باستان نیز رجوع کند. در سرزمین کهن خودمان نیز لازم است جستجو کنیم چه کسی در چه بستری این مفهوم زایشی را به کار می برده و یا می برد. مطمئنا ما هم با این دوران های تاریخی که گذرانده ایم و در چارچوب پیام هایی مانند "زگهواره تا گور دانش بجوی" و "دانش را در هر کجا که هست حتی در چین بجوی"، در واقع پیوسته دغدغه یادگیری در این سرزمین کهن مطرح بوده است.

ولی با گذار از قرن بیستم و رسیدن به قرن بیست و یکم که از یک سو، عصر فناوری اطلاعات و ارتباطات و انقلاب چهارم صنعتی است و از سوی دیگر، قرن یادگیری نام گذاری شده است، سیستم های هوشمند بر ما حکومت می کنند، در این شرایط انسان بیش از پیش نیازمند یادگیری است. ولی، یادگیری بر مبنای چه رویکردی؟ و با کدام زیربنای معرفت شناسی و نظری؟

زیربنای نظری متحول شده است. این تحول از رفتارگرایی که مبتنی بر شرطی کردن انسان است، آغاز شد. رفتارگرایان مورد انتقاد شناخت گرایان (cognitivists) قرار گرفتند، این گروه با مطالعات روی مغز brain نشان دادند که یادگیری حاصل پردازش داده است. از طریق حواس پنج گانه و زبان توانمند شده، مفهوم از محیط پیرامون دریافت می گردد، به حافظه کوتاه مدت یا کاری انتقال می یابد. در آنجا در واقع غریب می شود و به حافظه بلندمدت یا پایگاه داده که در آن "طرحواره ها"، "بازنمایی ها" از تجربه های قبلی وجود دارد، معنا ساخته و پردازش می شود. یعنی یک نوع معنا سازی با پردازش داده در مغز یادگیرنده انجام می گیرد. با این رویکرد، یادگیرنده عامل است نه مفعول.

در این روند تکوینی رویکردهای یاددهی یادگیری، پیازه با رویکرد سازگرائی (Constructivism) بر مراحل رشد و زیربنای شکل گرفتن تفکر منطقی نمی توانیم توسعه تفکر منطقی - ریاضی را از کودک زودتر انتظار داشته باشیم. زیرا مراحل تکوینی رشد ذهن انتزاعی باید شکل گرفته باشد تا تفکر تحلیلی و تحقق بخشیدن به یادگیری عمقی (تحلیل، ترکیب، ارزیابی و ساختن فرا شناخت) انجام پذیر گردد. در قرن بیستم، نظریه های روانشناسی زیربنای علمی را برای پداگوژی فراهم کرده است. لازم است، در طراحی تدریس هنگام انتخاب رویکردهای یاددهی یادگیری، قوت و ضعف زیربنای نظری، را متناسب با پیامدهای یادگیری، مورد نظر قرار دهیم اما در کشور ما هنوز رویکرد رفتارگرایی غالب است.

در این روند تکوینی نظریه های یادگیری، لازم است و توصیه می شود به رویکرد سازگرائی اجتماعی (Social Constructivism) و رویکرد پیوند گرایی (Connectivism) با در نظر داشتن یادگیری عمقی به عنوان پیامد یادگیری، توجه شود. توانایی تحلیل، ترکیب و ساختن فراشناخت بخش یادگیری عمقی است و در بخش یادگیری سطحی تنها بر دریافت، فهمیدن و به کاربردن تأکید می شود. عبور از یادگیری سطحی به یادگیری عمقی دغدغه اصلی در قرن بیست و یکم میلادی است که قرن یادگیری و یادگیری مداوم نام گذاری شده و هدف چهارم از اهداف توسعه پایدار (SDG4) را، که کشور ما نیز به آن متعهد شده است تشکیل می دهد، با توجه به مرور خلاصه ای که انجام گرفت، مفهوم یادگیری را می توان بهبودی بخشیدن به "بازنمایی های ذهنی" در جهت یادگیری عمقی توسط یادگیرنده تعریف کرد.

دکتر مهتاب پور آتشی : عضو هیات علمی موسسه



من خیلی کوتاه می‌خواهم عرایضم را بیان کنم. مفهوم یادگیری که خانم دکتر مشایخ فرمودند را به یادگیری مداوم و یک کلید واژه دیگر ارتباط بدهم- توسعه پایدار- که اصلاً چرا یادگیری مداوم در جهان امروز مهم است و چرا در توسعه پایدار بحث از یادگیری مداوم می‌شود؟ حوزه توسعه پایدار، حوزه جدیدی نیست. در واقع از سال ۱۹۷۲ این موضوع مطرح و روز به روز به اهمیت این موضوع اضافه می‌شود. منتها از سال ۱۹۹۲ در یکی از کنفرانس‌ها که در ریو برگزار شد، بحث از توسعه پایدار می‌شود که باید توسعه پایدار به صورت جدی مد نظر قرار بگیرد. با توجه به اهمیت توسعه پایدار، اهداف توسعه هزاره مطرح می‌شود که هشت هدف ویژه در سند مطرح می‌کنند که یکی از این اهداف آموزش می‌باشد. بحث بر این شد که تا سال ۲۰۱۴ ما باید این اهداف را محقق کنیم و به اهداف توسعه هزاره برسیم. هرچه به سال ۲۰۱۵ نزدیک می‌شویم، با بررسی‌های صورت گرفته، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که فقط بعضی از اهداف و تا حدی تحقق پیدا کرده است و بقیه اهداف هنوز محقق نشده است. بر این اساس برای برنامه توسعه ۲۰۱۵-۲۰۳۰ سندی باید آماده شود و تا سال ۲۰۳۰ به اهداف توسعه برسیم. پس از پایان موعد اهداف توسعه هزاره، در اجلاس ریو +۲۰ چارچوب جدیدی برای توسعه جهانی پس از سال ۲۰۱۵ تعیین می‌شود. دستور کار ۲۰۳۰ توسعه پایدار سازمان ملل متحد که جایگزین اهداف توسعه هزاره شد، شامل ۱۷ هدف اصلی و ۱۶۹ هدف ویژه در این سند مطرح می‌کنند که یکی از این اهداف و هدف چهارم، هدف آموزش در توسعه است و طبق بحث‌های انجام شده، آموزش محوری‌ترین اصل در راستای دستیابی به توسعه پایدار است و نقش آموزش را فقط منوط به هدف چهارم نمی‌دانند و می‌گویند در تمام اهداف دیگر هم آموزش باید مطرح بشود مثلاً پایان بخشیدن به فقر که هدف اول توسعه است، آموزش نقش کلیدی دارد. در دستیابی به بهداشت و رفاه که هدف سوم است هم آموزش نقش کلیدی دارد، برابری جنسیتی که هدف پنجم است آموزش نقش اساسی دارد. به همین صورت تولید و مصرف مسئولانه، کاهش تغییر اقلیم و کار شرافتمندانه در همه این موارد بحث از آموزش می‌شود و آموزش را خیلی مهم می‌دانند. در کنار آموزش، یادگیری مداوم را مطرح می‌کنند و برای سند ۳ هدف کلی در نظر گرفته می‌شود: ۱- یادگیری برای همه ۲- عدالت آموزشی ۳- یادگیری مادام‌العمر. در حقیقت یکی از ضرورت‌هایی که این پنل برگزار شده است، بحث یادگیری مداوم بوده که در سند ۲۰۳۰ توسعه پایدار به آن اشاره شده است. حال سوال این است: چه کنیم که به یادگیری مداوم برسیم؟ چه طور باید نهادهای آموزشی ما در راستای یادگیری مداوم تلاش کنند؟ از نظر من یادگیری مداوم، یادگیری برای همه و همه جا است و همان ز گهواره تا گور که می‌گوییم به همان معناست. در تکمیل صحبت‌های خانم دکتر مشایخ که گفتند یادگیری بهبود بخشیدن به بازنمای ذهنی است، می‌شود گفت اگر بحث از یادگیری مداوم باشد، یعنی بازنمای ذهنی مان را در تمام طول عمر صورت دهیم و فقط مختص سنین خاصی نباشد، فقط مختص مدارس، دانشگاه‌ها نباشد، یادگیری در تمام مراحل زندگی فرد استمرار یابد و با توجه به امکانات و شیوه‌های نوین آموزشی، در هر مکانی یادگیری رخ دهد. یعنی بعد از بازنشستگی افراد و تا آخرین لحظاتی که دارند زندگی می‌کنند، یادگیری مداوم را داشته باشیم.

دکتر مقصود فراستخواه: دبیر میز



من چند دقیقه و شاید کمتر از پنج دقیقه صحبت می‌کنم که وقت جلسه بیشتر گرفته نشود، من درک دانش آموزی خود را می‌گویم در سه دهه پایانی قرن بیستم، متفکران جوامع، هم در جوامع توسعه یافته و هم در جوامع در حال توسعه به صرافت اهمیت یادگیری

افتاده اند. یعنی واقعا نتیجه تفکر بشری این بود که مراجعه کنند به یادگیری، هم توسعه یافته ها و هم در حال توسعه ها به این نتیجه رسیده اند که اگر ما بخواهیم شرایط بشری خودمان را ارتقا بخشیم و مرارت های انسانی خودمان را تقلیل بدهیم، چه در اروپا و چه در بنگلادش، کلیدواژه‌ای جز یادگیری نداریم. کنشگران این جوامع از طریق مجامع مقبولیت دار جهانی مثل یونسکو که کمتر به دام کارتل‌ها و تراستها و کمپانی‌ها و بازی‌های کارایی شدن افتاده است سندهایی برای ارتقای جوامع مدنی و اجتماعات محلی یادگیری، پدید آوردند تا بلکه در سطح بین‌المللی منشأ تصمیم دولتها و ملت‌ها باشد. یکی دو مورد را برای شما نشان می‌دهم مثلاً یکی از سندها « life long learning » است.

سندهایی مانند،

یادگیری زگهواره تاگور، یادگیری برای بودن و یادگیری؛ گنج درون

- **Lifelong Learning: the contribution of education systems in the Member States of the European Union, RESULTS OF THE EURYDICE SURVEY, March 2000, EURYDICE European Unit with financial support from the European Commission.**
- **Faure et al. (1972). Learning to Be: The World of Education Today and Tomorrow. Paris. UNESCO.**
- **Delors et al. (1996). Learning: The Treasure Within. Paris: UNESCO.**

12/5/2016

فراسخوار، ۱۳۹۵، پیل ۱۴، میز آینده پژوهی

4

یادگیری گنج درون است، میراثی است که بر روی آن هستیم و درویشیم. مانند داستان مولانا که درویشی نشسته بر گنج. ما درویشانی روی گنج هستیم و آن گنج یادگیری است که گنج درون است. به ذخیره آگاهی و میراث فرهنگ و ادب مشترک بشر مراجعه می‌کنیم،



در ذخیره آگاهی و میراث فرهنگ و ادب مشترک بشر نیز یادگیری ، مهم است

- به قول انگلیسی زبان ها : آدمی از هر چیز خسته می شود جز از یادگیری

• One grows weary of all things, except learning

- وبه سخن حکیم فرودسی :

میاسای ز آموختن یک زمان یا

« زمانی میاسای ز آموختن - اگر جان همی خواهی افروختن ».

12/3/2016

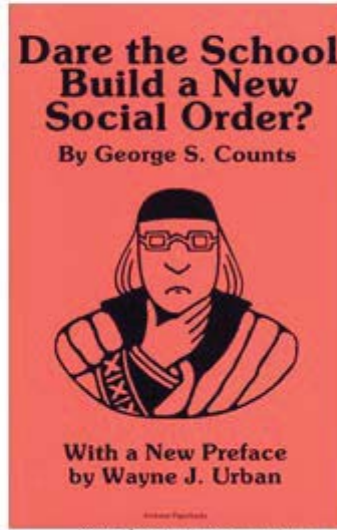
فراسخوار، ۱۳۹۵، پل ۱۴، مجله آینده پژوهی

3

با بهبود بخشیدن به بازنمایی های ذهنی و آن یادگیری مداوم جان ما افروخته می شود، جهان هم شکوفا می شود و شرایط بشری ما بهبود پیدا می کند.

نکته مهم این است که یادگیری یک عمل فنی نیست، پداگوژیک هست ولی فقط پداگوژیک نیست پرسش وحشتناکی که برای من هست، پرسشی است که جرج کانتس کرده است. می دانید که جرج کانتس یکی از متفکران یادگیری است. یعنی اگر چهار مکتب مهم در یادگیری وجود داشته باشد، یک مکتب که همان Social Reconstruction است از جرج کانتس و دیگران است. کتاب ایشان می گوید که آیا این نظام آموزشی ما ، دانشگاه ما ، آموزش و پرورش ما، جرات می کنند نظم اجتماعی جدیدی ایجاد کنند؟ و مساله این است که آموزش ما، آیا این جرات را دارد و، سیستم آموزشی ما آیا این چالاکی، گشودگی، آمادگی به لحاظ ساختاری، رویه ای، فرایندی را دارد که یک نظم اجتماعی جدیدی در دنیای ما ایجاد کند؟ در واقع این پرسش کانتس است. پرسش از ساخته های اجتماعی است . آینده یادگیری با این ساخت ها چه می شود. سوال این است که آیا ساخت اجتماعی که آموزش در اوست ، آیا ساخت طبقاتی که یادگیری در اوست ، آیا ساخت جنسی ، نژادی، قومی و مذهبی که یادگیری در اوست، چه مقدار آمادگی دارند که یادگیری را برای انسانها، برای شهروندان، برای اجتماعات، برای محلات، برای مدارس، کارخانه ها سازمان ها و برای دولت فراهم و تسهیل کند و چه قدر این ساخت ها اجازه خواهند داد یادگیری مردم جامعه ما را تغییر بدهد و بهبود ببخشد؟

Dare the School Build a New Social Order?



12/5/2016

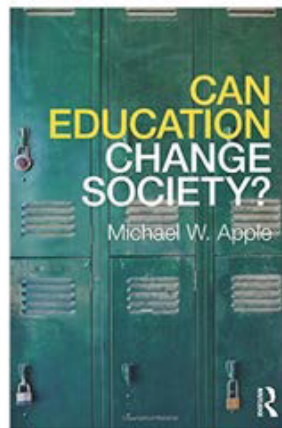
فراسخواد، ۱۳۹۵، پل ۱۴، میز آینده پژوهی

7

آموزش در هوا نیست. بهبود بخشیدن به بازنمایی ذهنی، در خلاء اتفاق نمی افتد، ساختهای اجتماعی طبقاتی جنسی، نژادی، قومی، مذهبی و... که آموزش در اوست، نمی گذارد. اپل می گوید که نمی گذارد، کانتس می گوید که نمی گذارد. این ها مهم است، این ساخت های جنسی، نژادی، قومی و مذهبی که در جامعه ما هست باید اجازه به یادگیری را بدهند که یادگیری بتواند کاری بکند. پس مساله من این است که آموزش برای یادگیری است، و هم آموزش و هم یادگیری بخشی از سیاست زندگی جامعه است و بخشی از سیاست زندگی اجتماعی ماست

کتابی هم از از اپل هست که ماه گذشته خانم میرزا بیگی به فارسی ترجمه کرده از انتشارات آگاه با این عنوان که "آیا آموزش می تواند جامعه را تغییر دهد یا نه. آیا دانشگاه، آیا آموزش و پرورش مایل و قادر هست به زندگی ما تغییر بدهد، به بدبختی های ما، به نکبت های ما و به نگون بختی های ما؟ یا اساسا مایل نیست یا وارد نیست.

Can Education Change Society?



12/5/2016

فراسخواد، ۱۳۹۵، پل ۱۴، میز آینده پژوهی

9

آخرین عرض این است که ما سه سوال روی میزها جلوی دست اعضای پنل گذاشتیم، در هر جا که مناسب دیدند، هم در باره این سه سوال صحبت کنند و هم از مهم ترین نکات کلیدی خودشان را در آنجا درج بنمایند. سه پرسش پنل این است:

۱. کلان روندها که فرآیند یادگیری را در ایران تا حالا شکل داده چه بوده

۲. چه عواملی آینده یادگیری در ایران را تحت تاثیر قرار خواهد داد

۳. درباره آینده یادگیری موثر و مداوم که چه نااطمینانی هایی داریم؟

دکتر مریم حسینی: مدیر گروه نوآوری آموزشی و درسی موسسه



سلام عرض می‌کنم. خیلی بحث جالب و شیرینی است. خانم دکتر مشایخ و خانم دکتر پورآشتی و آقای دکتر فراستخواه درباره اهمیت آن از منظرهای مختلف گفتند، اما من می‌خواهم بگویم درست است که یادگیری بودن و شدن است، به باور من یادگیری عین زندگی است. یعنی اگر روزی یادگیری متوقف بشود، بقا متوقف می‌شود و اگر جامعه ای یاد بگیرد که یاد بگیرد حتما محکوم به فنا خواهد بود. یادگیری را به عنوان یک مفهوم و در نهایت اخیرا تمام نظام های آموزشی و به ویژه نظام آموزش عالی بحث long life learning یادگیری مادام العمر را مطرح کردند در آموزه های دینی ما نیز به این نکته اشاره شده "زگهواره تا گور دانش بجوی" .. همیشه فکر می‌کردیم باید یاد بگیریم. و این یک نیاز مستمر است به سطوح آموزشی هم که نگاه کنید: ابتدایی، راهنمایی... انگار همیشه بشر خلاء ای داشته که می‌خواسته آن را تکمیل کند و حتی به دکتری هم که رسید، دیگر از یادگیری فارغ نشد. بنابراین یک concept که در قرن بیستم به آن رسیدند، یادگیری مادام العمر است. ولی اگر واقعا ما به یادگیری مادام العمر بپردازیم، یادگیری به واقع اتفاق خواهد افتاد؟ من اعتقاد دارم که یادگیری مادام العمر را مقداری در این context ببینیم که در ایران چه گونه است. ما نمی‌توانیم بگوییم حاکم بلامنازع امر آموزش و یادگیری، آموزش و پرورش است و آموزش عالی، و سپس یادگیری تمام می‌شود، بلکه باید یک آشتی و دوستی بین نظام رسمی و غیر رسمی یادگیری برقرار کرد. همانطور که آقای دکتر فراستخواه فرمودند آن communityهایی که وجود دارد، آن اجتماعات محلی، نظام رسمی و غیر رسمی و آموزش و integrate شدن محتوا و منابع درسی از نظام آموزشی پیش دبستان و ابتدایی ما گرفته تا دانشگاه. وقتی که این انسجام وجود ندارد، یادگیری مادام العمر با تمام اهمیتش، هرچه در موردش صحبت بشود، اتفاق نخواهد افتاد. به نظر من مهم است که فلسفه ما چیست که بر اساس این فلسفه یادگیری را تعریف کنیم؟ رویکرد رفتارگرایی که یادگیری را رابطه بین انسان و محیط می‌داند. جان لاک انسان را یک لوح سفید می‌داند که جمله معروف البته نه معمول واتسون که می‌گوید: شما دو جین بچه به من بدهید و من هرآنچه که بخواهم، تربیت خواهم کرد قاضی، وکیل، معلم موسیقی دان، دزد، قاتل و... بعدها به این نتیجه رسیدند که نه، رفتارگرایی در تمام سطوح یادگیری و برای همه موضوعات کاربرد ندارد. نظریه رفتار گرایی در طیف ابتدایی یادگیری بوده است و الان نظریات در طیف ماورای فردی و انسان گرایی راجرز و بقیه مطرح



می‌شود و حالا **constructivism** و بعد **connectives** آمد، شبکه‌ها و اسمارت سیستمی که خانم دکتر مشایخ فرمودند شوک به برخی وارد کرده، برای مثال انتخابات اخیر در آمریکا فیزیک دان معروف هافکینگز می‌گوید من چگونگی خلقت را می‌فهمم ولی اینکه چگونه ترامپ شد رئیس جمهور را نمی‌فهمم. واقعا یک چرای بزرگ دارد زیرا یک فیلسوف بزرگ دارد این حرف را می‌زند. پس اتفاقاتی در حال افتادن و فرایندی در حال شکل‌گیری است، که انگار بعضی‌ها که اگر چنانچه بعضی‌ها از آن غافل هستند و بعد آقای دکتر فراستخواه سوالی را مطرح کردند که آیا ساخت طبقاتی جنسی، نژادی، قومی و مذهبی چقدر در یادگیری‌ها ما تاثیر دارد؟ آیا آقای دکتر مگر یادگیری آن چیزی نیست که ما به فرد یاد می‌دهیم و سپس او به عنوان یک عامل **agent**، پردازش می‌کند و بعد آنچه به او یاد داده شده بازنمایی می‌کند و بعد به آن معنا می‌بخشد. پس در این صورت، ما چه دانشی باید به آن افراد یاد بدهیم؟ ما بازتولیدی که از فرهنگ، محتوا و این منابع داشتیم، برون داد آن همان خواهد بود که به آن یاد دادیم. زیرا از ابتدا چیزهایی را یاد دادیم که خارج از آن را نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم. من عرایضم را تا اینجا کوتاه می‌کنم.

دکتر زهرا گویا: عضو هیات علمی دانشگاه شهید بهشتی



به نام خدا. با سلام خدمت همه. از وقتی که این دعوتنامه بدست من رسید روی این موضوع فکر کردم، من فکر می‌کنم که یادگیری همانطور که آقای دکتر فراستخواه فرمودند با پداگوژی و انواع ابزارهایی که کمک می‌کند به یادگیری خیلی متفاوت است، اما هر قدر این فرایندهای باز منعطف ساخت و سازگرا تاثیر گذار باشند، عاقبت برون داد و درون داد به یک نوعی طراحی شده هستند و آن طراحی زمینه در فرهنگ و ارزش‌های جامعه و نگاه‌های تک‌جنسیتی است و بحث‌هایی که آقای دکتر فراستخواه فرمودند اینها یک واقعیت‌هایی است که ما مواجه هستیم. جامعه دانشگاهی خود دچار تعارض است، یعنی ما در عالم نظر بحث‌های زیادی راجع به یادگیری می‌کنیم. اما جریان عمل پیچیده است. از وقتی که رشته‌های دکتری در ایران دایر شدند و این تب مقاله‌گرایی به وجود آمد چه بلایی بر سر آموزش عالی آورده است؟ داستان تولید مقاله. این واقعا علم نیست. به نظر من تولید مقاله یک فن است، در واقع کسی حاصل یادگیری و حاصل عمر خودش و روش‌های ارزنده خودش را در اختیار دیگران بگذارد، به حاشیه سپرده شده است. ما یک دستگاه تولید مقاله در آموزش عالی ایران درست کردیم که همه هم می‌گوییم ولی مجبوریم انجام دهیم و خودمان را یکی از قربانیان سیستم می‌بینیم. نقد می‌کنیم و آن را انجام می‌دهیم. در صورتیکه سیستم از خود ما تشکیل شده است. این بحث‌های زیبا، به جا و منطقی توسعه پایدار و یادگیری مادام‌العمر و تمام این بحث‌ها را اگر در ساختار فکری مثل اپل که بدان اشاره کردیم ببریم، چه نوع تغییری در جامعه می‌خواهیم؟ به نظر من تعلیم و تربیت در هر صورت ایجاد تغییر است. اما کدام تغییر؟ یک تغییر می‌شود کسانی که مخفیانه به ترامپ رای می‌دهند و جرات نکردند علنی رای بدهند، و یک تغییر می‌شود داعش که از اروپا سر درآورد-



درست است که خیلی ها در آن مسلمان بودند یا رگه های مختلف رادیکال اسلامی را داشتند ولی دست پرورده اروپا بودند و اتفاقاتی که می بینیم در سراسر دنیا می افتد. این ها همه قابل انتظار در قرن بیست و یک نبود. زیرا همه فکر می کردیم تغییر، تغییری است که به سمت توسعه پایدار می خواهد برود. در نتیجه بر خود معنا و مفهوم تغییر به نظر من خیلی متمرکز نشدیم. و گفتیم تغییر مفروض است و ما هم تغییر می خواهیم. اما حداقل این شانزده سالی که از هزاره جدید گذشت، نشان داد که تغییرهای وحشتناکی در حال رخ دادن است و از مسیر آموزش می گذرد. بچه هفت ساله ای را که نشان می دهد با چاقو گردن می زند، این آموزش دیده است، چون روح لطیف انسانی می گوید که بچه هفت ساله چنین کاری نمی تواند بدون آموزش بکند. جمع بندی صحبت بر این است که واقعا پل زدن بر عالم نظر با دیدن واقعیت های عملی و تفسیر این واقعیت ها و از دل این واقعیت ها، نظریه ها را پالوده کردن و راه حل پیدا کردن برای جامعه خودمان که مصداق های زیادی دارد که درس می دهیم اما به قول قدیمی ها درس نمی گیریم و برای معضل چه باید بکنیم؟ آموزش عالی ما به شدت در ورطه سقوط است. به خصوص با تغییر شدید جمعیتی که در همین ۲ سال اخیر اتفاق افتاده است. در همین روزی که من اینجا نشسته ام به گفته معاون سازمان سنجش ما ۸۰۰ دانشجوی دکتری برنامه درسی داریم، سطوح مختلف آموزش عالی و پیش دبستانی و دبستان و ۴۰۰۰ دانشجوی ارشد برنامه درسی و برای اینکه برای این ها اشتغال ایجاد کنیم، می گوئیم سازمان یا نظام برنامه درسی درست کنیم که سر هرکس به خاطر اینکه ایجاد اشتغال کنیم، کسی را تحمیل کنیم و به زور بفرستیم. این کار را نکنیم وقتی جامعه به اشباعی رسیده است، اول فکر کنیم با آن ۸۰۰ نفر و ۴۰۰۰ نفر چه کنیم. من یادم است برای یک نفر رفتم در یک دانشگاه خارجی پذیرش بگیرم، خیلی خواهش کردم ایشان پذیرش بگیرد، گفت نمره کمتر از تافل ۶۰۰ را اصلا بررسی نمی کنیم، چون علوم انسانی است و زبان قوی می خواهد. من باز از ایشان تعریف کردم، باز جواب منفی گرفتم. گفتم اصلا شما در سال چند نفر پذیرش می گیرید؟ گفت نفر ندارد ممکن است سه سال نگیریم، ممکن است یک سال ۱۰ نفر بگیریم. بسته به این است که در توری که پهن کردیم، چه می افتد. ما هستیم که داریم دانشجوی می گیریم و مجبور نیستیم که به تعداد مشخص دانشجوی بگیریم. پس باید به محتوای یادگیری ها حساس باشیم و اینکه آموزش چه نوع تغییری باید ایجاد بکند.

دکتر حمید جاودانی: عضو هیات علمی موسسه



من از سرکار خانم دکتر نورشاهی و آقای دکتر فراستخواه که فرصت این گفتگو را پدید آوردند تشکر می کنم. بی تردید این گونه گفتگو ها می تواند اثر بخش باشد. راستش را بخواهید، پیش از برگزاری نشست، نامه ای به خانم دکتر نورشاهی نوشتم و پرسیدم روش برگزاری جلسه چیست؟ یعنی قرار است یک طوفان ذهنی راه بیاندازید و مسائلی دارید که می خواهید حل شود یا مسائل دیگر است. البته این گونه گفتگوها خوب است و ثمربخش است و می تواند مفید باشد. ولی، استفاده از چنین روشی (طوفان ذهنی) هنگامی مناسب است که برای حل مسائل نه چندان دشوار، ساده و فوری، که کمبود زمان داریم بخواهیم تصمیم بگیریم. ولی برای حل مسائل بسیار دشوار و نظری که این نشست برای آن برگزار شده است، که قرار است به بازکاوی موضوع پیچیده " آینده یادگیری مداوم در ایران با نظر به برنامه کاری ۲۰۳۰ برای توسعه پایدار" پرداخته شود، که به ویژه در ایران با پیچیدگی های بسیار زیادتری روبرو است، چنین روشی نه تنها مناسب نیست، بلکه آسیب زا نیز می تواند می باشد. چرا که که ریشه بسیاری از

ناکامی ها و دشواری های ایران، در کم دانی و نادانی نهفته است. به گونه ای که به نظر می رسد ما در درک بسیاری از مفاهیم در بالاترین رده های دانشگاهی با دشواری روبرو هستیم. هم‌اکنون، خانم دکتر گویا به شمار دانشجویان برنامه درسی و کم مایگی این دوره اشاره کردند، من به شمار بی رویه دانشجویان دوره های تکمیلی آموزش عالی اشاره می کنم. که متأسفانه ما استاد اندکی در این رشته داریم. هم‌اکنون در بسیاری از دانشگاه ها این رشته در دانشکده های روانشناسی و علوم تربیتی برگزار می شود که ارتباط چندانی با ادبیات آموزش عالی ندارد. در نتیجه نقد نخست من به روش برگزاری این گونه نشست ها مربوط می شود. این گونه نشست ها که به ابتکار آقای فراستخواه برگزار می شود خوب است. اما زمانی طوفان ذهنی و این جور کارها خوب است که ما یک تصمیم گیری شتاب زده ای داریم و چون نمی توانیم کار ژرف پژوهشی انجام بدهیم، بر اساس دانش موجود یک طوفان ذهنی راه می اندازیم، برآیند آن نظرها برای آن تصمیم گیری ها درمی آید. اما، مشکل ما غیر از نادانی یا کم دانی مشکل شتاب زدگی است. من واقعا نمی دانم، چگونه می توان این بحث های پیچیده و چالش برانگیز را در پنج دقیقه بیان کرد. این بسیار درد ناک است. چرا که من نمی دانم چگونه می توان در بازه زمانی پنج دقیقه ای به بحثی چنین مهم ورود پیدا کرد؟ بنابراین، اگر طولانی شد، ببخشید.

گفتگو را با مثالی در این زمینه آغاز می کنم. بر اساس آموزه های خودمان، دو هفته پیش خانم دکتر نورشاهی گفتند که می خواهند در وزارتخانه درباره کاهش و یا از میان بردن سرقت علمی تصمیم بگیرند که خانم گویا هم به آن اشاره کردند. جدا از اینکه عنوان نه چندان مناسبی برگزیده شده و آقای دکتر ذاکر صالحی بارها به آن اشاره کردند که سرقت علمی به این معناست که شما با رویکرد علمی سرقت کرده اید. که مفهوم درست و فارسی آن دستبرد به علم است که قرار است از آن جلوگیری شود. در صورتی که، از این گونه کار های نابهنجار باید خودداری شود. یعنی دشواری ناشی از سیستمی است که خانم گویا و هم کسان دیگر به آن اشاره کردند. به سخنی دیگر، سیستم ارزیابی و نظام پاداش دهی ما به گونه ایست که اساسا دزدی را تشویق می کند. این مسائل واقعا مشکل آفرین است. به ویژه این که دستبرد به علم در میان بهترین دانشگاه ها و دانشگاهیان به هنجار بدل شده است. تنها کافی است به زندگی نامه علمی بسیاری از این افراد نگاهی انداخت. برای اینکه از این مسائل کمی فاصله بگیریم و نتیجه را می خواهیم به آنچه که خانم دکتر نورشاهی گفتند پیوند بزنم. من واقعا قصد اینکه کسی اذیت بشود را ندارم. ولی ما وقتی یک مجری سیاسی را به عنوان سیاست گذار نظام آموزشی می بینیم، مشکل کار از همینجا آغاز می شود. فکر می کنیم اینها کسانی هستند که می توانند به سیستم فروپاشیده نظام آموزشی کشور سامان بدهند. من یادم می آید که حدود ۳۰ سال پیش با چند نفر از این سیاستگزاران آموزشی به ژنو رفته بودم، و دیداری با جمالزاده داشتیم. روش گفتگو و محتوای بحث ها به گونه ای بود که در پایان جمالزاده با شگفتی پرسید آیا این افراد به راستی سیاستگزاران آموزشی هستند؟ زیرا از آقای جمالزاده همه چیز جز مسائل تخصصی خودشان را پرسیده بودند.

در حالی که، اگر به دیرینه سیستم آموزش ایران را نگاه کنید، در می یابید از سوی چه کسانی پایه گذاری شده و آن هم به رایگان، که هنوز آن سیستم پابرجاست. افرادی، مانند دهخدا، محمد علی فروغی، غلامحسین خان رهنما و دکتر مسیح الدوله و امثال اینها این نظام را طراحی کردند. و می دانید که آنها عضو شورای عالی معارف بودند و بدون هیچ چشمداشتی و این نظام آموزشی را -که هرچند یک بار بدون پشتوانه نظری و عملی آن را دستکاری می کنند- پی ریزی کردند. منظورم از بیان این دیرینه، نخست نقش آفرینی اندیشمندان جامعه و در نقد رویکرد از بالا به پایین، شتاب زده و سیاست زده در تصمیم سازی ها و تصمیم گیری هاست. سرانجام چنین روش های تصمیم گیری است که بسیاری از پژوهشگران به این نتیجه رسانده، که نظام آموزشی ما در آستانه فروپاشی است.

من در همان بحث دستبرد به علم برای خانم دکتر نورشاهی نوشتم، که نخست لازم است درک درستی از مفهوم دستبرد علم داشته باشیم. برای این کار نیاز است، آن را گونه شناسی کنیم که چه چیزهایی دستبرد به علم به شمار می آیند. بهترین دانشگاه ها و بهترین استادهایمان در این دستبرد مشارکت دارند. و اینکه این دستبرد در سه فعالیت آموزشی، پژوهشی و خدمات اجتماعی انجام می شود. یعنی سه کار ویژه دانشگاه. نکته مهم این است که این دستبرد توسط بسیاری از برگزیدگان دانشگاهیمان نیز انجام می



شود. از دستبرد در پایان نامه بگیرید تا آموزش در کلاس و جاهای دیگر انجام می شود. کسی که بیش از سی واحد در یک نیم سال تدریس می کند، خودش دستبرد و کم فروشی به شمار نمی آید؟! حتی اشاره کردم که در ایین نامه های نه چندان مناسب کنونی بین ۸ تا ۱۰ واحد موظف شمرده می شود، کسی که ۳۰ واحد تدریس می کند کم فروشی نکرده است؟ آیا به این معنا نیست که یک نفر گنجایش آموزش بیش از آن را ندارد؟ اما ۳۰ واحد تدریس می کند. کنار ۳۰ واحد، ده ها پایان نامه کارشناسی ارشد و ده ها پایان نامه دکترا را نیز هدایت می کند! و کارهای دیگر به اضافه خدمات. یعنی عضو ده ها کمیسیون و سردبیری و ... آیا چنین کارهایی دستبرد به شمار نمی آیند؟

برای اینکه به این وضعیت پایان ببخشیم، نیازمند تغییرات اساسی هستیم. با نشست و تصمیم گیری شتابزده و سیاست زده چگونه می توان این مسائل ریشه دار را حل کرد؟! چگونه می توان در یک بازه ۲۴ ساعته، به تدوین راهکار در این باره پرداخت. وانگهی، این گونه تصمیم گیری های از بالا و بدون مشارکت بازیگران اصلی، حتی اگر به تصمیم های خوبی بینجامد، چگونه قرار است اجرایی شود؟!

حال با در نظر گرفتن این نقد روش شناختی، بازگردیم به موضوع اصلی بحث. من اگر بخواهم یادگیری را مفهوم سازی کنم، یادگیری یعنی فرایندی همکنشانه و جمعی که با درک و درونی سازی مفاهیم، به تغییر رفتار می انجامد. شما با داغ و درفش نمی توانید جلو چیزی را بگیرید. زمانی این کار امکان پذیر به نظر می رسد، که یادگیری، به مفهومی که گفتم رخ دهد. یعنی اگر یادگیری باعث تغییر رفتار نشود، فقط انباشت اطلاعات است و یادگیری انجام نشده است. آن پردازشی که شما گفتید در ذهن انجام می شود، اما نیازمند همکنشی جمعی نیز هست و آن کدهایی که در ذهن ماست، با یادگیری می تواند عوض شود

بحثم ادامه دار است اگر فکر می کنید باید بس کنم، بس می کنم! ولی هنوز وارد بحث اصلی نشده ام! یعنی هنوز به پرسش اصلی وارد نشده ام، اگر خواستید من دوباره صحبت می کنم. پرسش اصلی این است که اساسا قرار است چه چیزی یاد گرفته شود؟ این یکی از مشکل های اساسی نه تنها ایران که جامعه بشری نیست؟

آقای فراستخواه به برنامه عمل جهانی ۲۰۳۰ یونسکو اشاره کردند. و خاطر نشان ساختند که این برنامه با رویکردی علمی و به دور از فشار جریان حاکم تدوین شده است. در حالی که به نظر می رسد، که چنین نیست! به راهنمایی ایشان من سندی از یونسکو در سال ۲۰۱۵ را خواندم که فاجعه است. نام دقیق آن Rethinking Education Toward A Global Common Good. همین که آموزش را کالا دیدن، یعنی کالایی سازی آموزش! حتی اگر Public Good انگاشته شود .

گذشته از آن ، تمامی کوشش این سند این است که common Good (کالای مشترک) را مطرح کند و آن را جایگزین " کالای عمومی" (Public Good) و مفهوم "کالای عمومی" را که در بسیاری از اسناد ملی و بین المللی (برای نمونه قوانین اساسی بسیاری از کشور ها و بیانیه حقوق بشر) به رسمیت برشناخته شده به زیر پرسش بکشاند. مفهومی که سبب شده است، یادگیری و آموزش بسان "حق" تلقی شود. در نتیجه دسترسی به آن برای همگان فراهم شود.

نخست این که، که کالایی سازی دانش و یادگیری به باور بسیاری از اندیشه پردازان، می تواند جامعه بشری را با خطر ها و دشواری های زیادی روبرو کند. رویکردی که در آن یادگیری به سرمایه انسانی فرو کاسته می شود! . این یعنی آغاز گونه ای از فاجعه بشری! چه کسی یا نهادی می خواهد آن را انجام می دهد؟ یونسکو با یاری برخی از پژوهشگران، تصمیم سازان و تصمیم گیران شتابزده ای که شاید درنگی بر محتوای آن نمی کنند.

اگر شما این کتاب را ورق بزنید در می یابید که بخش نخست آن در برگزیده مباحث نظری است، برخی از مباحث بسیار خوب و با رویکردی شالوده شکنانه به نظر می رسند. برای نمونه، در صفحه ۳۰ که می تواند بحث آموزش "Education" را عوض کند، می گوید که اساسا باید دانش نوینی آفریده شود. این بحث را به گونه ای پوپر آغاز کرده بود که ریشه نادانی و کم دانی که من یادآور



شدم ریشه در آن دارد!- که اتفاقا، پوپر می گوید، از من پرسیدند مگر نادانی سرچشمه هم دارد؟ به نظر می رسد، پوپر خیلی خوب سرچشمه آن را پیدا کرده بود: دانشی است که بشر کنونی با رویکردی ابزارگرایانه خود و محیط اطرافش را به نابودی می کشاند. چیزی که به "ناپایداری" می انجامد. رویکرد خطرناک تر آن اتفاقا رویکرد "توسعه پایدار" به نظر می رسد. چرا که در رویکرد "توسعه پایدار" ، توسعه به مفهوم رویکرد حاکم، بسان رشد تلقی می شود. با این تفاوت که، اندکی ملاحظات زیست محیطی هم در نظر گرفته می شود. دستاورد چنین رویکردی را می توان در نشست سران کشور ها در پاریس به روشنی دید.

اما، همان گونه که در این سند نیز برآن پافشاری شده است، بشریت نیازمند رویکرد نوین و جایگزینی برای رویکرد حاکم است که در صفحه های ۳۰ تا ۳۲ این سند به خوبی بازتاب یافته است. یعنی "پایداری" است. چرا که در بسیاری از اندیشه پردازی ها و حتی اسناد جهانی درباره خطر های ادامه وضع کنونی هشدارهای زیادی داده شده است. موضوع بحث نظری درباره دو گفتمان نظری نیست! بلکه خطر هایی است که حتی آینده کوتاه مدت بشریت را با خطر روبرو ساخته است. به بیانی دیگر، توسعه بسان رشد اقتصادی، با پایداری همگرا به نظر نمی رسد.

چون این رویکرد بر مبنای توسعه به مفهومی که در جوامع به ویژه در جریان حاکم (mainstream) ایجاد کرده، خطرانی دارد که هم اکنون داریم با آن دست و پنجه نرم کنیم. برای نمونه، هم اکنون در بسیاری از شهرهای بزرگ کشور نمی توان به راحتی نفس کشید! اما در چارچوب رویکرد رشد محور (توسع پایدار) چه تصمیمی گرفته می شود؟! تصمیم گرفته می شود که خودرو های بسیار آلاینده تولید شده با تسهیلات به مردم فروخته شود! چرا که، برای برخورداری از نرخ رشد بالاتر، نیاز است کالای های انباشت (Stock Market) شده به فروش برسد و بازار آن رونق یابد! بدون آن که در نظر گرفته شود، که ادامه چنین وضعیتی چه آسیب ها و بلاهایی برسر جامعه می آورد. این رویکرد، دقیقا بازتاب دهنده رویکرد نولیبرال است که در یکی از پر ارجاع ترین مفهوم سازی ها چنین بیان شده است: " اندیشه ای که در آن وجود و عملکرد بازار به خودی خود، و جدا از ارتباط آن با تولید کالا و خدمات ارزشمند پنداشته می شود و به عملکرد این ساختار بازاری یا بازار گونه بسان نظامی نگریسته می شود که می تواند راهنمای تمامی کنش های انسانی و جایگزین تمامی ارزش ها و باورهای بنیادی بشریت شود". من در همینجا بحثم را تمام می کنم و اگر لازم بود در بحث ها شرکت می کنم.

دکتر رضا منیعی: معاون پژوهشی موسسه



به نام خدا من هم خیلی استفاده کردم، برای اینکه فرصت به دوستان برسد خیلی خلاصه در ادامه صحبت هایی که آقای دکتر جاودانی داشتند، یادگیری این است که چه چیزی را ما باید یاد بگیریم؟ الان با وجود این گستره عظیم فناوری اطلاعات و ارتباطات و این همه اطلاعاتی که وجود دارد. اساس انسان و انگیزه انسان برای یادگیری حقیقت یابی است. دوست دارد به حقیقتی برسد و سوال ایجاد می شود که آن حقیقت چیست؟ آیا این حقیقت وجود دارد یا ساخته ذهن من و شماست؟ این سوال مهم است و به من و شما کمک می کند که یادگیری چگونه انجام می شود. اگر حقیقتی وجود داشته باشد، همان سبک های قدیمی کمک می کند که به حقیقت دستیابی پیدا کنیم. ولی با نظریه constructivism، خود حقیقت در حال ساخته شدن است و شاید حقیقت خاص و مجزا و مجردی وجود نداشته باشد و این فرایند کمی پیچیدگی یادگیری را می رساند. و تعریفی را که شما مطرح کردید بهبود بازنماهای ذهنی، که خانم دکتر گویا هم اشاره کردند این بهبود جنبه مثبت تغییر را دارد. ولی گاهی اوقات این تغییر می تواند مثبت هم نباشد.



به خیال خود دارد یاد می‌گیرد، اما این تغییرات منفی باشد. نکته بعدی این است که برخی از انگاره های ذهنی هم وجود دارد که مانع از یادگیری می‌شود. شاید یکی از پیش نیازهای اساسی این است که ما فراموش کنیم تا بتوانیم یاد بگیریم. فراموش کردن برخی موارد که نام آن deconstruction است.

دکتر زهرا رشیدی: عضو هیات علمی موسسه



من هم سلام و خسته نباشید عرض می‌کنم. خیلی استفاده کردم و فکر می‌کنم اکثر مفاهیم در ارتباط با یادگیری مداوم گفته شده است. و فقط درک بنده این است که یادگیری مداوم، یک مفهوم هنجاری نیست و یک فرآیند سازمان یافته است و دو جنبه دارد عمودی که از تولد تا مرگ و جنبه افقی که کل زندگی است. در واقع یادگیری مادام العمر، اصل اساسی سازماندهی برای مشارکت در پیشبرد یادگیری رسمی، آزاد و غیر رسمی است. این نوع از یادگیری برای سه مرحله از زندگی با سه هدف متفاوت متمرکز است: ۱- توسعه فرهنگی که مفهوم سازی شود که وابسته به فهم و مالکیت فکری است ۲- توسعه اجتماعی که وابسته به شهروندی و مشارکت اجتماعی است ۳- توسعه حرفه ای و اشتغال پذیری که وابسته به تولید، رضایت شغلی، رفاه مالی و پایداری اقتصادی باشد را در نظر بگیریم. و بعد یک طرح مساله در ارتباط به یک ابزار مهم یادگیری مادام العمر که بحث فناوری اطلاعات است. ما با پدیده ای در زمینه یادگیری مادام العمر به نام انفجار اطلاعات سروکار داریم و این پدیده در حال اتفاق افتادن است. دو سوال اساسی که برای بنده پیش آمده و برای خود بنده و فکر می‌کنم برای ورود به مبحث جالب باشد، یکی اینکه آثاری که تحول انفجار اطلاعات بر نظام آموزشی چیست؟ و نظام آموزشی چگونه می‌تواند یا این چالش بر خود کند؟ یعنی که گذر باید از چه مرحله ای داشته باشیم؟ اینکه آموزش ما بگوید ما بحث انفجار اطلاعات را داریم و نمی‌خواهیم با تغییر پیش برویم. و اگر نمی‌خواهد با تغییر پیش برود باید چه اقداماتی داشته باشد؟

دکتر نسرين نورشاهی:

معنای یادگیری در ذهن شما به چه معناست؟





به نام خدا و عرض سلام خدمت همه عزیزان مخصوصا همکاران عزیز که از بیرون موسسه آمده اند خانم دکتر مشایخ، خانم دکتر گویا. در دعوتنامه آقای دکتر فراستخواه عبارت ز گهواره تا گور دانش بجوی را نوشته بودند من فکر کردم که می‌خواهند یک رویکرد ایرانی- اسلامی به بحث یادگیری مادام العمر داشته باشند. من در مورد پسوند مادام العمر یا مداوم صحبت می‌کنم. رویکرد دیگر این است که ما می‌خواهیم رویکرد مدرن را نسبت به نظام دانش سبک دو بیاوریم، در مورد آن بحث کنیم و مثلا گیبوزی فکر کنیم، یا اینکه یک برداشت جدیدی از این یادگیری مادام العمر می‌خواهیم داشته باشیم. کدامیک از این سه رویکرد مدنظر است؟ یعنی یا این الگویی که ما در ایران قدیم داشتیم؟ در جهان اسلام داشتیم که آموزش و یادگیری محدودیت زمان نداشته است، محدودیت مکان نداشته ، محدودیت استاد نداشته است و دانشجو خودش می‌توانسته با آزادی عمل خودش استاد و مکان تدریس را انتخاب کند، زمان تدریس را توافق کند، یا متن درسی را انتخاب کند و این‌ها در حقیقت Flexible بوده و آن آموزش مادام العمر را در سنت های ایرانی- اسلامی مان داشتیم. برخی خانه ها مرکز آموزش عالی بودند. خانه عیاشی یک موسسه علمی بوده است. در خود مدارس علمی هم این محدودیت های بروکراتیکی که الان گذاشتیم، نبوده است. الان مفهوم المدرسه مورد مطالعه غربی ها هست که ساختار آموزشی آن چگونه بوده است و یادگیری چگونه در آن اتفاق می‌افتاده است. و این یک موضع است که بتوان آموزش یادگیری مادام العمر را دقیقا با همین ایده ایرانی اسلامی و اینکه دنبال این باشیم که سنت های گذشته را بازشناسی، اصلاح و ترمیم کنیم، (همان کار که غربی ها در مورد فرهنگ خودشان کردند) و از آن یک مفهوم یادگیری مادام العمر جدید بسازیم و ببینیم می‌توانیم این عقبه را تحلیل کنیم و از این اندوخته ها استفاده کنیم. بعضی از این سنت های ایرانی اسلامی منحصر به فرد بوده است. البته یک دوره ای یکی از اعضای هیئت علمی موسسه می‌خواست برود و روی آن فرصت مطالعاتی داشته و ابعاد آن را مطالعه کند که چگونه بوده است که نشد.

رویکرد دوم ریشه در بحث نظام جدید تولید دانش دارد، دانش سبک ۲ که یادگیری مادام العمر وابسته به این دانش سبک ۲ است به تعبیر گیبوزی آن . دانشگاهها در قدیم دنبال این بودند که در علم رهبر تربیت کنند، علوم تجربی تولید کنند، علم ناب تولید کنند، رشد فکری مهم بود، روشنفکری مهم بود، بیطرفی و عرضه علم مهم بود و کاری نداشتند که مصرف کننده نهایی چگونه می‌خواهد با آن معامله کند. خود انباشت و عرضه علم در مراکز آموزش عالی الگوی سنتی هم در جنس ناپلئونی آن، و هم الگوی آکسپریجی به معنای سنتی و تاریخی شان، خیلی به دنبال جذب دانشجو نبودند و بیشتر به دنبال بهبود عملکرد علمی خود دانشگاه بودند. محافظه کاری آکادمیک در یک فضای بسته جریان داشت. قدرت فرهنگی دانشگاه، متمرکز در استاد و دپارتمان و ... است. اما اکنون یک چرخش به سمت نظام دانش سبک ۲، به قول گیبوزی ایجاد و شروع شده است یا می‌خواهیم با این هماهنگ شویم؟ آیا نظام دانش سبک ۱ ما به اوج رسیده است و آن انباشت فراهم شده در تولید و توسعه علم که حالا بخواهیم وارد بسته بندی دانش بشویم؟ وارد توزیع آن بخواهیم بشویم؟ این هم یک انتخابی است که این پل می‌تواند بکند. انتخاب سوم هم این است که ما خودمان می‌خواهیم یک سنتز بسازیم و برداشت خودمان را داشته باشیم.

دکتر فریده مشایخ:

اول می‌خواهیم به فهم مشترک برسیم و خیلی ممنون از این سه روند که فرمودید.

دکتر زهرا گویا:

من فقط می‌خواستم عرض کنم تعریف یادگیری که شما فرمودید، با توجه به بحث آینده ملی ایران، مساله این است که ما می‌توانیم از گذشته بیاموزیم، ولی حتما نمی‌توانیم به گذشته برگردیم. درست است؟ یادگیری در بستر زمان موجود به نظر من کاهش محتواس، به معنای ارائه حقایق، factها و بیشتر افزایش ظرفیت برای یادگیری- یاد بگیریم چگونه یاد بگیریم است. ما جز آن چاره ای نداریم زیرا همیشه به یادگیرنده با محتوای مکتوب سنجاق نیستیم و بگوییم باید اینگونه یاد بگیرد. در هر صورت یادگیرنده در ذهن خودش معنا و مفهوم می‌دهند.

دکتر فریده مشایخ:

آیا با توجه به آنچه اشاره شد، یادگیری را به مفهوم آنچه در ذهن یادگیرنده اتفاق می‌افتد و این که پردازش داده در ذهن یادگیرنده انجام می‌گیرد، به عنوان تعریف قبول دارید؟ و قبول دارید که یادگیری در ذهن یادگیرنده اتفاق می‌افتد؟

دکتر زهرا گویا:

حتما، من می‌خواهم تاکید کنم که تعریف با تعبیر فرق می‌کند. من با تعریف کاری ندارم من می‌گویم تعریفی که از یادگیری دارم این است که یادگیری در ذهن من اتفاق می‌افتد.

دکتر فریده مشایخ:

پس بنابراین قبول داریم که برای پاسخ به سؤال ۱، یادگیری درون ذهن یادگیرنده اتفاق می‌افتد. بازنمایی‌هایی که در ذهن هست، در واقع معنا را می‌سازد و معنا در تصمیم‌گیری می‌آید و در رفتاری که ما در جامعه می‌بینیم، ما زیربنای معرفتی بسیار پرپیچ و خمی در سرزمین خودمان داریم، از معتزله تا اشعری و تمام اینها یک خواسته‌های زیربنایی دارد. باید به آنها پرداخت یا باید در عصر دیجیتال از نظریه‌های یادگیری در ارتباط با روانشناسی که علم تجربی است و پداگوژی فضای یادگیری را توانمند کرد. آیا باید از آن تعارض‌ها که به عنوان انباشت تجربه معرفتی در کشور خودمان داریم گذر کنیم؟

دکتر زهرا گویا:

خانم دکتر نمی‌توانیم رد شویم. ما وقتی این همه مولفه‌های که می‌دانیم و می‌بینیم اثرگذارند، بر تعبیر و تفسیری که از یادگیری داریم و در رفتارهایمان نمود پیدا می‌کند. به نظر من نظریه‌ها از رفتارهای برآمده از آن بازنماهای ذهنی ما شکل می‌گیرد، نه الزاما ما نظریه را الگو قرار بدهیم و بگوییم می‌خواهیم بر اساس آن یاد بگیریم. چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد.

دکتر فریده مشایخ:

امروزه از یادگیری به عنوان علم یاد می‌شود. علم تجربی هم همیشه بر روی نظریه استوار است و این نظریه‌ها با گذشته زمان نفی و با نظریه‌های جدید جایگزین می‌شوند. این یک روند علم تجربی است. ولی در این سرزمین کهن، قبل از تولید علم تجربی، پیوسته صاحب نظر بوده است. برای نمونه دو سند به شرح زیر گواهی است بر این واقعیت:

۱- در دانشگاه حکمت بنیان: قلب اسلامی ایران پیشرفت (تألیف دکتر مهدی فاتح راد و محمد حسین نقوی) از انتشارات نشر الگوی پیشرفت، ۱۳۹۳.



2. USERN Congress (Universal Scientific Education and Research Network) booklet. (1395). The 1st International USERN Congress & USERN Prize Festival, 9-9 of Nov. 2016. Tehran University of Medical Sciences. Usern. Org

در این دو سند یکی به علم تجربی اختصاص دارد و از زبان دانش تجربی روز برای بیان یافته‌های علم تجربی استفاده کرده است و دیگری به دانشگاه حکمت بنیان برای تحقق مدینه حکمت بنیان پرداخته است که برای بیان ماهیت دانش، از زبان پیشین‌گرا استفاده نموده است.

سند دوم، حاصل کار یک جمع سیصد نفری است از استادان، پژوهشگران و برنده‌های جایزه نوبل که با علم تجربی، یافته‌های علمی خود را برای ما بازنمایی کرده‌اند. از جمله آقای مبشر یک فیزیک شناس سیارات، برای بازنمایی کیهان (هستی لایتناهی)، فراتر از کهکشان شیری، از دیاگرامی استفاده کرده است که فقط ۴٪ از آن در سطح مولکول اتم مورد شناسایی قرار گرفته است و بقیه در فضای سیاه قرار دارد. ۲۴٪ از آن به صورت ماده و بقیه حدود ۷۰٪ هنوز ناشناخته است. این یک نوع بیان علمی از هستی (آفرینش) است که با زبان علم تجربی برآیدرک مخاطب (یادگیرنده) بازنمایی می‌شود. در حالی که در سند نخستین، در سرزمین کهن ایران برای شکل‌گیری انسان حکیم، زبان مشترک برای بیان و بازنمایی مسیر طولی (معرفت آفریدگار) و مسیر عرضی (دانش تجربی) چگونه باید باشد؟ طراحی تدریس و انتخاب رویکرد یاددهی یادگیری عمقی، در این دو مسیر طولی و عرضی، به زبان مشترک نیاز دارد. چگونه می‌توان از یک زبان مشترک برای معرفت پیشین و علم تجربی در فرایند یاددهی یادگیری برخوردار شد؟ زبان مشترک برای تفهیم و تفاهم میان نسل‌ها و اقشار اجتماعی، تحقق یادگیری عمقی و یادگیری مداوم در عصر دیجیتال، عصر اطلاعات و ارتباطات، کدام است؟ دغدغه من به عنوان یک شهروند یادگیرنده مداوم دقیقاً در ارتباط با دو منبع دانش (تجربی‌گرا) و معرفت (ذات‌گرا) است.

سؤال من این است که آیا این دو منبع و زبان (تجربی‌گرایی و ذات‌گرایی) با هم افزایشی می‌توانند در خدمت یادگیری مداوم در چارچوب توسعه پایدار به معنای ضایع نکردن طبیعت و ستایش هستی قرار گیرند؟ آیا با بازنمایی تکثر میراث تاریخی، فرهنگی و معرفتی سرزمین کهن ایران و تنوع نمادها نمی‌توان نقش میانجیگری در ساختار دادن به اندیشه، توسعه فکر و یادگیری عمقی، در جهت وحدت ایفا نمود؟ از آنجا که فعالیت یادگیری دارای ابعاد اجتماعی، انفرادی، تعاملی و شناختی است، میانجیگری ابزاری میان جهان بیرونی و درونی از طریق بازنمایی انجام پذیر است. بنابراین سؤال من به عنوان پیش‌بایست یادگیری عمقی این است که آیا نباید در فرایند یاددهی یادگیری میان دو بازنمایی ذات‌گرایی و تجربی‌گرایی (طولی و عرضی) پیوند زد؟

دکتر حمید جاودانی:

ببینید من خیلی روی مفهوم سازی کنار نمی‌آیم چون یک نوع تعریف است. یادگیری یک کنش جمعی است یعنی اینطور نیست که فقط در ذهن ما اتفاق بیافتد. زیرا آنچه در ذهن ما اتفاق بیافتد بازتابی از اجتماع و ما و محیط و ... است. یعنی چگونگی پردازش آن، یعنی اگر من در یک پارادایم فکری ابزارگرایانه گرفتار شوم همان را بازتولید می‌کنم. برای همین است که بحث تفکر انتقادی و پرسش‌گری در یادگیری با رویکرد‌های نوین از اهمیت بیشتری برخوردار شده است.

یادگیری بیشتر به مفهوم آفرینش دانش است. تنها این نیست که یک سری اطلاعات در ذهن انباشه شود یا مهارتی که همواره در حال تغییرند را یاد گرفت. خانم دکتر هم به یونسکو و یادگرفتن یادگرفتن اشاره کردند، این‌ها هم با یک هم کنشی جمعی انجام می‌شود. اساساً یادگیری امری جمعی است. اینطور که شما می‌گویید تنها یک فعالیت ذهنی نیست. اساس حرف من این است که یادگیری نیازمند هم‌کنشی است.

برای همین است که در بحث نوینی که رویکردش آموزش برای آینده است، ادگار مورن، بر نیاز به هم‌کنشی میان، فرد، جامعه و نوع وهمچنین هفت دانش‌پا می‌فشارد که نیاز است در تمامی فرایندهای یادگیری گنجانده شوند. رویکردی که در دیدگاه‌های



مرتونی هم هست. از جمله نیاز به شک نظام مند که مرتون به آن اشاره می‌کند، چنین دانش‌هایی می‌توانند بنیان یادگیری انسان، به ویژه در شرایط بحرانی و "ناپایدار" کنونی قرار گیرند.

به نظر می‌رسد، آن مفهومی که در ذهن بسیاری از ما باقی مانده است، ناشی از رسوب اندیشه‌های نولیبرال جریان حاکم است! رویکردی که همچنان بر "مهارت آموزی" (Training) برای تبدیل به بازیگری در بازار پا می‌فشارد. رویکردی که با چرخش ارزش‌های بشری نیز همراه بوده است. برپایه چنین رویکردی، یادگیری نیز تنها کنشی، مکانیکی، فردی و ذهنی است. شاید به همین دلیل است که بر آموزش از دور و در انزوا نیز پا می‌فشارد.

رویکردی که، برپایه مالکیت بر هستی بنا شده است و به نظر می‌رسد چرخش برای "کالای مشترک" (Common Good) پنداشتن دانش و یادگیری بر آن استوار است. در صورتیکه در همین کتاب می‌گوید انسان مالک زمین نیست بلکه امانتدار آن است. بنا براین، برای درک بهتر مفهوم یادگیری، به ویژه در چارچوب آینده‌اندیشی، نخست نیاز است که این مسائل ریشه‌ای و پارادایمی روشن شود. یعنی شما نمی‌توانید یادگیری را جدا از این مسائل و مفاهیم در نظر بگیرید. یادگیری یک کنش جمعی است. و درست است که ذهن در آن تاثیر دارد اما نیازمند هم‌کنشی است و به ویژه تفکر نقاد. یعنی اگر نقدی در کار نباشد، یادگیری در کار نیست.

دکتر مریم حسینی:

من می‌توانم یک سوالی بپرسم؟ آقای دکتر شما فرمودید مهارت را یادگیری نمی‌دانید پس آن قسمت learning to do را چه می‌دانید؟

دکتر حمید جاودانی:

نخست این که مانند هر مفهومی، یاد کردن از برخی مفاهیم به مفهوم پذیرش صد در صد آن نیست. هرچند یادگیری برای انجام دادن، را نمی‌توان به کنش‌های ابزارگرایانه و مالی فروکاست.

ببینید در همین کتاب هم اشاره شده و می‌گوید آموزش (education) به ابزاری برای سود اقتصادی و فرد گرایانه بدل شده است. اساساً اقتصاد شده دانش بشری. اقتصاد دیگر یک رشته نیست و شده مبنای کنش بشری. یا آن گونه که فون میزس خاطر نشان می‌کند، اقتصاد به "پارکسئولوژی" یعنی دانش کنش‌شناسی بشر تبدیل شده است یعنی انسان اقتصادی که جای "انسان خرد ورز" را گرفته است.

دکتر مریم حسینی:

ببینید من عرضم بر بحث فلسفی اش نیست. عرض من این است که یادگیری مهارت باز در یک نوع یادگیری که روانی-حرکتی است و ما داریم در یادگیری.

دکتر جاودانی:

ببینید حرکتی هست ولی چه چیز را یاد می‌گیرید؟ این که ما ابزار بسازیم که پول بیشتری بسازیم یا اینکه همینطور که خیلی از مبنای که بنیادش بوده، بگوییم که زمینه‌رهایی بشریت را فراهم کنیم.

دکتر مریم حسینی:

ولی این هم جزء یادگیری است.



دکتر فریده مشایخ:

برای مفاهیم ما زیر بنای نظری داریم، شما در کدام زیربنا صحبت می‌کنید؟

دکتر جاودانی:

در همین کتاب، از مشکلاتی می‌گویند که یادگیری دارد، ما بر ابرتئوری‌ها و تئوری‌های بزرگ می‌خواهیم مسائل را حل کنیم. در مجموع یادگیری و هم افزایی یعنی همین. یادگیری یعنی که شما نو به نو کنید اندیشه را. یعنی اگر یک گام به پیش نگذاریم، اصلاً یادگیری اتفاق نمی‌افتد.

دکتر فریده مشایخ:

همین هم افزایی که می‌گویید از رفتارگرا رفته است بیرون. پس باید زیر بنای نظری را بها بدهیم. چون یادگیری امروز علم است.

دکتر جاودانی:

ببینید یادگیری علم هست اما بحث من این است این دانش نیازمند نقد است. و خرده‌هایی از این دانایی را - نمی‌خواهم وارد بحث بپرورم - از لحاظ روش شناختی، چه فلسفه تحلیلی و چه فلسفه قاره‌ای هر دو به لحاظ مبنای بنیان نظری مشکل دارند و مشکل در این است که فکر می‌کنند حقیقت یک چیز ثابت است و وجود دارد و باید به آن دست یافت. در صورتیکه حقیقت به آن مفهوم وجود ندارد. حقیقت‌هایی است که بر مبنای گام‌هایی که پیش می‌گذاریم آشکار می‌شوند.

دکتر فریده مشایخ:

این حقیقت‌ها یا پیشین (طولی) است یا تجربی (عرضی)، به دانش پیشین (ذات‌گرا) طولی و به دانش تجربی، عرضی نگاه می‌کنیم. این را باید الگو قرار دهیم تا اینکه در بحث به تفهیم و تفاهم دست یابیم. و اگر این اتفاق نیافتد تا ابد سخن خواهیم گفت. ما باید به الگوهای ذهنی در روند تکوینی زیربنای نظری یادگیری، بها دهیم و در چارچوب نظام آموزشی با روند یادگیری مداوم برای تحقق اهداف توسعه پایدار عمل کنیم. بدون فهم مشترک چگونه می‌توانیم گفتگو و هم افزایی کنیم؟ فهم روند تکوینی نظریه‌های یادگیری برای تفهیم و تفاهم و یافتن زبان مشترک ضروری است. یادگیری قرار است با رویکرد رفتارگرایی (شرطی شدن کارکردی و یا ابزاری) ادامه یابد؟ یا با رویکرد سازگرایی اجتماعی و در تعامل با اجتماع تاریخی فرهنگی محیط پیرامون و طرح موقعیت مسئله ملموس؟ در ۳۰۰۰ مهد کودک تازه تأسیس یادگیری چگونه باید انجام گیرد؟ آیا درک زیر بنای معرفت شناختی نظریه‌های یادگیری (از رفتارگرایی تا شناختی، سازگرایی، سازگرایی اجتماعی و پیوند گرایی) به عنوان پیش‌بایست، در انتخاب رویکردهای یاددهی - یادگیری تأثیر گذار است یا خیر؟ اگر این سؤال را پاسخ بدهیم مسیر یادگیری و یادگیری مداوم را روشن کرده‌ایم. برای درک مفهوم یادگیری به چگونگی "بلوغ کارکردهای روانی برتر" و توسعه فکر ناشی از توسعه اجتماعی نیاز است (پداگوژی، ص ۴۳۱) رویکردهای یاددهی یادگیری که در حال نفی و دفع باشند، مسیر یادگیری مداوم را هم تخریب می‌کنند. رفتارهای ما به عنوان شهروند در جامعه نشان می‌دهد که یادگیری عمقی اتفاق نیفتاده است.

آقای دکتر فراستخواه:

من آنچه که آموختم تا اینجا بحث واقعا از همه صحبت‌ها خیلی آموختم. سوال برایم ایجاد شد و من بیشتر فکر و درنگ می‌کنم. برای مثال خانم دکتر گویا فرمودند تغییر. ما اینجا دو کتاب بزرگ را به دوستان معرفی کردیم و هر دو تغییر را می‌گفت و بعد خانم دکتر فرمودند داعش هم تغییر است. نکته مهمی است و خانم دکتر حسینی هم تقریباً در همین راستا صحبت فرمودند. من از این‌ها فهمیدم که یادگیری پارادوکسیکال است. و یادگیری امر صعب و دشواری است و یک جعبه سیاه جادویی نیست. آینده یادگیری



مداوم و موثر در ایران چه خواهد شد؟ من به عنوان یک دانش آموز از این جلسه استفاده کردم که ساده سازی نکنیم. در گذشته هم خانم دکتر مشایخ و هم آقای دکتر ذاکر صالحی از سرزمین، حکمت ایران و اسلام صحبت فرمودند و ما اتحاد علم و عالم و معلوم داشتیم که ۱:۳۵:۲۲، شیخ اشراق و ... مطرح کردند. و می‌گویند که علم، عالم و معلوم اتحاد دارند. عالم کیست و کجاست که علم و معلوم دارد؟ آنچه که خانم دکتر فرمودند و از آن طرف باز تولید اجتماعی می‌کند. یعنی چیزهایی داده می‌شود و دوباره آن‌ها بازسازی می‌شود. در نتیجه من درک ناچیزیم می‌گویند یادگیری بخشی از زندگی اجتماعی ماست و یادگیری را به مثابه بخشی از زندگی اجتماعی باید ببینیم. خانم دکتر گویا فرمودند ظرفیت سازی بکنیم به نظر من خانم دکتر مشایخ هم به درستی می‌فرمایند به نظریه‌ها هم نگاه کنید. به نظر من اینجا مساله ۱:۳۶:۲۳؟؟ می‌شود. ما باید سواد انتقادی، آگاهی انتقادی که آقای دکتر جاودانی در صحبت آخرشان تاکید کردند. و به این صورت می‌شود که شبکه‌های اجتماعی ایجاد بکنیم یعنی **learning community** ایجاد کنیم. اما خانم دکتر مشایخ، استاد بزرگوار شما که نازنین نازنین کردید در آن کتاب نتیجه یک شرایط آزادی در نیامده. و جزء باورها نیست. بخشی از آن کتاب ناقص، محدود، فضای عمومی آزاد و نامحدودی وجود ندارد که همه آن نازنین‌ها را تولید کنند. شما دانشگاه را نازنین فرمودید دلیل آن منش اخلاقی خودتان و به دلیل لطف خودتان. یادگیری بخشی از مسائل اجتماعی است و بخشی از ساخت‌های اجتماعی است. برای این سرزمین پهناور نظریه‌ها راه حل دارند. همان پیوند گرایی است. مدرسه معجزه نمی‌تواند بکند. اگر مدرسه استقلال حرفه‌ای ندارد، انجمن اولیا و مربیان رابطه بین مدرسه و خانواده، رابطه بین مدرسه و محله.

دکتر فریده مشایخ:

نزدیک کردن بازنده‌های ذهنی مشکل است.

آقای دکتر فراستخواه:

داعش در شرایطی به وجود آمده است که یک متن ولو مدرن خواسته خودش را به حاشیه‌ها تحمیل کند و دیگران را حاشیه‌ها کند و شورش حاشیه علیه متن داعش را به وجود آورده است. یک علت داعش مشکل برنامه توسعه در کشورهای در حال توسعه است. و در خود اروپا پیش گرفته. من تصورم این است که یادگیری در خلاء نمی‌تواند کاری کند و نیاز به شبکه‌های اجتماعی، شبکه‌های آزادی، گفتگوهای میان ذهنی، پیوند و اجتماع دارد. یادگیری را باید تبدیل به اجتماعات یادگیری کنیم. اجتماعات یادگیری در محل، کارخانه، سازمان‌ها، شهر، حوزه مدنی، دولت و در حوزه‌های حرفه‌ای هست. اگر خانم دکتر نورشاهی به دلیل موقعیت مسئولیت موسسه که تعیین سیاست سازی برای آموزش عالی است، به درستی تاکید فرمودند که می‌خواهم ازین چیزی دریابورم که روا باشد. و به کسانی که آنجا نشسته اند بگویم که درک انتقادی که در این پنل بود را انتقال بدهم. که باید شرایط دانشگاه‌ها مدارس و ساختارها بهبود پیدا کند و امکان شبکه‌های یادگیری و اجتماعات یادگیری فراهم شود. اشتباه چند نفر خیلی از محتمل‌تر از اشتباه گفتگوهای میان ذهنی است. ممکن است در گفتگوهای میان ذهنی اشتباه بکنیم ولی احتمالش کمتر ازین است که ۵ نفر با هم گفتگو می‌کنند. خیلی کمتر از این است که فقط یک نفر صحبت می‌کند.

دکتر فریده مشایخ:

در این بیان قشنگی که فرمودید، برای انتقال، ممکن است آن **community learning**‌هایی که به وجود می‌آید روی موقعیت مساله مشخص، ملموس گفتگو داشته باشند نه در انتزاع و **Abstract**. ما موقعیت‌های مساله بسیار داریم که می‌توانیم با مطالبه‌گری و نه با مشت‌گره کرده تحلیل کنیم. اگر این اتفاق بیافتد ما یک جامعه یادگیری به وجود آوردیم. این همه مساله از تولید مصرف و مدیریت و شهروندی و مالیات و شفافیت و مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی همگی کلمات کلیدی هستند. پس موقعیت مساله در آن جمله، برای آن **community of learning**‌هایی که به وجود می‌آید و تضاد افکار باشد، اما روی موقعیت مساله باشد. ما در جامعه مان وقت تلف می‌کنیم و از درون آن نشست‌ها روی یک مساله متمرکز نشدیم، پس یادگیری اتفاق نیافتد.



فکر می‌کنم هر موقع وارد بحث تعاریف و بحث های فلسفی می‌شویم، این اتفاق می‌افتد. شاید پنل روش مناسبی برای بحث در مورد تعاریف نباشد. از دل هر منطق فکری، تعریف خاص خودش برمی‌آید و ما نمی‌توانیم این ها را با هم آشتی بدهیم. باید تلاش کنیم این تنوع افکار را به رسمیت و مشروعیت بشناسیم و سریعاً به دنبال ادغام رویکردها نباشیم زیرا آن سنتز در عرصه عمل ممکن است رخ بدهد و در عرصه نظر نتوانیم آشتی بدهیم. در حوزه پراکسیس که نظر و عمل با هم ادغام و جمع می‌شوند ممکن است این اتفاق بیافتد. اما در جلسه ما ممکن است این اتفاق نیافتد. بنابراین اگر بگوییم یادگیری اتفاقی است که در ذهن من اتفاق می‌افتد، ممکن است کسی بگوید شما به ایده آلیسم آلمانی نزدیک شده‌اید که ذهن بر عین مقدم است و هیچ حقیقتی در خارج وجود ندارد و آنچه حقیقت است آن است که در ذهن من دارد رخ می‌دهد و این ذهن من است که به اشیاء بیرونی معنا می‌دهد. اگر به ما برجسب ایده آلیسم آلمانی را بزنند می‌گوییم منظور ما این نبود. در رویکرد عینیت گرایی (objectivism) یا ragmatism، وبا الهام از آن باز قضیه فرق می‌کند. در هر صورت می‌توان گفت یادگیری در شبکه‌ها رخ می‌دهد و من هم جزء کوچکی از شبکه یادگیری هستم. این با ایده آلیسم کاملاً متفاوت شد. بنابراین ممکن است این مکاتب فکری هیچوقت با هم آشتی نکنند شاید ادغام این مکاتب و نحله‌های فلسفی- فکری که هر کدام تعریف خود را دارد، هیچوقت نتوانیم این ها را با هم آشتی بدهیم. بنابراین همین تنوع معرفتی را اول باید به رسمیت بشناسیم. راه اینکه این عمق طولی تمدن ملی و فرایند افقی علوم تجربی با هم آشتی کنند این نیست که این ها با هم ادغام شوند. بلکه این ها باید درگام اول همدیگر را به رسمیت بشناسند. در گام دوم با هم مدارا کنند. مدارای علمی باعث میشود اتفاق‌های خوبی بیافتد.

اما آنچه من می‌دانم این است که مدل خطی یادگیری از معلم به متعلم جای خودش را به فضای یادگیری داده است. یعنی دانشجو بین شبکه‌ها و آزمایشگاههای مجازی و واقعی، خانه و مدرسه، کتابخانه، ابر متن‌ها و نرم افزارهای باز، open coursewairها، جامعه اطلاعاتی در حرکت است و mobility دارد. یادگیری دانشجو در این فضایی که هرچند دور شده است، مشارکت جویانه تر، متعامل تر و دموکراتیک تر است. در عین حال که از راه دور است اما مشارکت بیشتری در آن رخ می‌دهد. ما به ایجاد چنین فضای فکری در ایران فکر کنیم و بومی اش کنیم. از المدرسه، الحوزه و آموزه‌های ایرانی اسلامی و تاریخی و تجربه جندی شاپور هم می‌توانیم استفاده کنیم. واقعا در جندی شاپور یادگیری رخ می‌دهد است. هم آزمایشگاه داشتند و هم درمان می‌کردند هم کار بالینی و هم تدریس می‌کردند و هم متون سریانی، عربی، هندی را ترجمه و نقد می‌کردند. آنجا یک فضای یادگیری اتفاق افتاده بوده و به این صورت نبوده که مدرسی فقط تدریس کند. یک عده مشغول تصحیح متون پزشکی جالینوس بودند، و یک عده آن متون را نقد می‌کردند و با طب ایرانی و هندی ادغام می‌کردند، یک عده درمان می‌کردند و مشاهدات منظم بالینی بر بیماران داشتند و به خلیفه عباسی هم سرویس می‌دادند و علاج و درمان می‌کردند. آنجا واقعا یک محیط یادگیری بوده است و متأسفانه ما هنوز در گرداب مدل خطی یادگیری هستیم که یادگیری حتماً باید در کلاس رخ دهد و از ذهن معلم به دانشجو سرایت کند. این مدل باید شبکه‌ای بشود.

دکتر حمید جاودانی:

بحث‌ها به هم گره می‌خورد. یادگیری فقط انتقال (transmit) داده یا اطلاعات نیست بیشتر اکتشاف (explore)، کندوکاو، و آزمون نیز هست. و این هم در یک هم کنشی جمعی اتفاق می‌افتد. اما از جمله مشکلاتی که فناوری‌های نو پدید آورده است و در بر گیرنده آموزش‌های دور و برخی شبکه‌ها نیز می‌شود، ناشی از رویکردهای نظری به مفهوم دانش و یادگیری است!

زمانی لوتان مطرح کرد که دهکده جهانی در حال شکل‌گیری است. همانکون، ما با یک مشکلی به نام "جهان‌دهکده‌ای" روبرو هستیم- من از آقای دکتر فراستخواه می‌خواهم که به این نکات گوش کنند- به نام دهکده‌های جهانی. برخی از این اجتماعات (community) ها باعث شده‌اند پیوندی که گستره جهانی داشت، هر کسی بر اساس اندیشه‌های خودش، دهکده‌ای بنا



سازد. مثلا داعش در دهکده اندیشه های خودش فرورود. و جدا از آن هم کنشی ها که لازم است در یک بستر جهانی انجام بگیرد. به این ترتیب جهان دهکده ای شکل گرفته است.

نیاز به هم کنشی در بستر جهانی ریشه ای کهن دارد. برای نمونه به یاد دارم که آقای دکتر فراستخواه در سفری به جنوب کشور رفته بودند و در یاد از جندی شاپور می گفتند خیلی از کسانی که در این نهاد کهن دانش آفرینی به کار مشغول بودند، خارجی بودند و خیلی از پزشکیانی که در آنجا نامی از آنها به میان آمده است خارجی بودند و ایرانیان کمتر بودند. به این ترتیب نتیجه می گرفتند، که به نظر می رسد ایرانیان نقش چندانی در دانش آفرینی در آن دوران نیز نداشته اند! در حالی که، باز بودن جندی شاپور به روی همگان، می تواند نشان گر نیاز به همکنشی جهانی در دانش آفرینی باشد. این یک هم کنش جهانی است. هر موقع که این هم کنشی ایجاد شده بوده چه جندی شاپور و چه خانه خرد بغداد. آن جنبش ترجمه ای که آغاز شد، از از نقاط گوناگون جهان در آن شرکت داشتند. من برای استفاده از واژه کالا برای دانش کاملا مخالف هستم. وقتی به دانش کالا می گوئیم و آن را به community ها محدود می کنیم، آن هم در بستر جهان دهکده ای شده هر کسی بر آن مبنا عمل می کند. این یکی از خطراتی است که جامعه بشری را تهدید می کند. یادگیری همواره در سراسر زندگی شکل می گیرد. و این مفهوم که به عربی مادام العمر نامیده می شود، نکته نویی در یادگیری به شمار نمی آید. برای نمونه، اندیشه های دوران جوانی بسیاری از اندیشه پردازان و فیلسوف ها، نیز با اندیشه های دوران میانسالی آن ها متفاوت است و دانشجوهایشان هم همینطورند. این تفاوت در اندیشه ها در دوران گوناگون زندگی می تواند نشان گر ضرورت فرایند یادگیری در سراسر زندگی باشد. اساسا، اگر یادگیری به درستی مفهوم سازی شود و فرایندی پیوسته پنداشته شود یادگیری غیر از این نمی تواند باشد. خصلت دانش این است که فراگیر است. یادگیری اساسا فرایند است. وقتی این را بپذیریم می بینید که خیلی از مفاهیم که نو است همواره بوده است. این مرزبندی هاست که دانش بشر را دچار مشکل، نابرابری و در نتیجه خشونت ها کرده است.

جهانی شدنی که به هم کنشی جامعه بشری پا می فشارد- منظوم جهانی سازی اقتصادی نیست!- ما را از آن بازمی دارد که دانش و یادگیری را در چارچوب مرزهای گوناگون نژادی، قومی، جغرافیای سیاسی یا ایدئولوژی ها و... محدود کنیم. هرگاه که چنین محدودیت هایی بوده است، دانشی آفریده نشده است! نمونه آن را می توان در سده میانی در اروپا دید. زمانی که کلیسا می کوشید دانش را در چنبره خود نگاه دارد، در زمینه تولید دانش سترون باقی ماند. در همان دوران، در برخی از نقاط دنیا که در همکنشی باز بود، شاهد شکوفایی دانش بودیم. از جمله می توان به خانه خرد یا بیت الحکمه بغداد یا حتی جندی شاپور، که برای ما شناخته شده تر است، اشاره کرد.

سرگذشت دانش بشری، برای نمونه دانش پزشکی، نجوم، ریاضیات نیز نیاز به گشودگی و همکنشی را آشکار می سازد، دانش ریاضی از چین شروع می شود نخست تا ۶ و سپس تا عدد ۹ را کشف می کنند، هندی ها عدد صفر را می آورند و خوارزمی، عمر خیام و معادلات ریاضی سپس در اروپا توسعه بیشتری می یابد. این هم کنشی هاست که به نوع اندیشی و نواندیشی می انجامد.

تفاوت میان مدرنیزاسون و مدرنیته نیز می تواند ریشه در این تفاوت در مفهوم سازی ها داشته باشد. مدرنیزاسیون رویکردی ابزارگرایانه است که تنها، به نوسازی می اندیشد. مدرنیته یعنی نواندیشی. مدرنیته با نوسازی بر مبنای خرد بشری و خرد خودیافته بشری ایجاد شده است. با نوسازی ها بشری امروزی، جهان به کجا رسیده است؟ آیا بحران های کنونی جهان، که حتی در اسناد نهاد های پر قدرت مالی طرفدار جریان حاکم نیز بازتاب یافته است، و بشریت را بر لبه پرتگاه ناپایداری قرار نداده است، ناشی از علوم خردگرا و کالایی شده امروزی نیست؟

جدای از دانش نظری، زیست آزموده های، خود خواسته به فراموشی سپرده شده زیادی نیز هست، که ناکارکردی و کاستی های فزاینده سازوکار بازار و نظام تولید و مصرف (حتی در زمینه کالاهای خصوصی) ناشی از آن را در چرخش امور جوامع آشکار می سازد.



نمونه آن را می توان در رکود بزرگ (Great Depression) در بازه زمانی ۱۹۲۹-۱۹۳۳، که از ایالات متحده آمریکا آغاز شد و سپس گستره ای جهانی یافت، جست.

ورشکستگی این سازوکار، بار دیگر در سالهای ۲۰۰۸ رخ نمود. به گونه ای که به روایت نیویورک تایمز (۲۰۰۸) در دوران رکود بزرگ، میلیون ها نفر تنها در ایالات متحده آمریکا بیکار و بی خانمان شدند! نزدیک به سه دهه به درازا کشید تا بازار توانست به یاری جنگ جهانی و بازنظامی گری ناشی از آن جانی دوباره بگیرد. آیا در پی ناکارآمدی و کاستی های سازوکار بازار نبود که دولت های رفاه در ایالات متحده و اروپا شکل گرفت؟! آیا واکنش های دولت اوباما، مانند بیمه عمومی، رایگان ساختن کالج های عمومی و هم چنین کمک های مالی چندصد میلیارد دلاری به نهاد های ورشکسته بازاریابی - مانند بانک ها (که کاخ سفید را تا مرز ملی کردن آن ها کشاند) و صنایع خودرو سازی (کرایسلر، شورلت و...) - بیانی روشن از ناکارآمدی سازوکار بازار نبوده است؟! **حال چگونه است که از سوی یونسکو و برخی کنش گران، به ویژه در کشورهای جنوب، کوشش می شود، این سازوکار از هم گسیخته و ناکار آمد بازار را به خدمات و کالاهای عمومی گسترش داد؟ آیا نظریه پردازی برای تبدیل برخی خدمات عمومی مانند آموزش و یادگیری به " کالای مشترک " ناشی از چنین اراده ای نیست؟**

اگر ما از آموخته هایمان با هم کنشی استفاده نکنیم به همان بلاها گرفتار می آییم. وانگهی، آیا نابرابری های پدید آمده، به دلیل انباشت سرمایه ها در دست شماری اندک و توزیع ناعادلانه ثروت و افت توان خرید بخش گسترده ای از مردم، که سازوکار بازار را نیز برهم زده است، ناشی از حاکمیت نظام و سازوکار بازار پدید نیامده است؟! آیا این نابرابری ها که ۵۰ درصد ثروت جهان دست ۱٪ است، ۴۰٪ بقیه دست ۱۰ درصد است و ۱۰ درصد بقیه دست ۸۰-۹۰٪ است به ناپایداری نمی انجامد؟!.

رویکرد " پایداری " تنها در برگیرنده پاسداری از زیست محیط طبیعی نیست. بحث اساسی آن نابرابری های اجتماعی است که به ناپایداری انجامیده است و گاه حتی در اسناد رسمی برخی نهاد های جهانی نیز بازتاب یافته است. این ها نکاتی است که نیاز است وارد بحث یادگیری بشود. آموزش پایدار نیز برچنین مفاهیمی پا می فشارد.

بنابراین، همان گونه که در سند یونسکو نیز، به گونه ای ناسازوار یاد شده است، ما نیازمند دانشی جایگزین هستیم (Alternative to the dominant model of knowledge must be explored. Unesco: 2015). چنین دانش جایگزینی، نیازمند اندیشه و یادگیری انتقادی، گفتگو و همکنشی در گستره جهانی است..

لطفا هرکس مهمترین نتیجه گیری نهایی در باره این مساله بنویسد که مهم ترین عاملی را که در آینده یادگیری در ایران شکل خواهد داد چیست؟ کمی به سیاست گذاری نزدیک شویم، زیرا سیاست گذار باید بداند افرادی که خبره هستند چه پیشنهاد می کنند که باید مراقب باشد که اگر آن اتفاق بیافتد آینده یادگیری خیلی بد و یا خیلی خوب باشد.

دکتر مریم حسینی:

می خواستم راجع به یادگیری مداوم صحبت کنم که به ذهنم آمد. دغدغه خانم دکتر مشایخ از ابتدای جلسه این بود که بر یک نظریه سوار شویم، فکر می کنم یادگیری مداوم سوار بر نظریه سازنده گرای اجتماعی است وقتی می گوید یادگیری تعاملی و مشارکتی، پس قطعاً رفتارگرایی نیست. چون رفتارگرایی بر یادگیری فردی و در گام های جزئی و کوچک استوار است. اما راجع به سوال دکتر فراسخواه، اگر بخواهیم این یادگیری محقق بشود، یادگیرنده باید استقلال عمل داشته باشد و در ارتباط و مشارکت با افراد است که یاد می گیرد. چون یادگیری جمعی است پس امری مشارکتی و جمعی است با فرض استقلال عمل.

دکتر زهرا گویا:



فکر می‌کنم برای ذهن من میزان استفاده از نظریه خیلی زیاد بود. آینده برنامه ملی ایران برای بازناندیشی یادگیری مداوم، مهم این است که تعبیر حال چیست که بخواهیم آن را بازناندیشی کنیم. آیا مرز روشنی دارد و تا الان با یک تعبیر روشن اقداماتی برای یادگیری انجام شده است؟ همانطور که خانم دکتر حسینی فرمودند برای آن وجه ملی بودن می‌توان از این استفاده کنیم و از قید ایدئولوژی خود را رها کنیم. وقتی این همه راجع به نظریه صحبت می‌کنیم، یعنی خودمان را از قید یک ایدئولوژی رها می‌کنیم و به ایدئولوژی دیگری می‌چسبانیم و خود اینها اینقدر قید به دست و پای ما می‌بندند که معلوم نیست این آدمی که دارد زندگی می‌کند و می‌خواهد در طول عمر یاد بگیرد دلیل ندارد که بخواهد کارگزار تفکر خاصی باشد. آزادی و استقلال در انتخاب به نظر من خیلی مهم است و فرد یادگیرنده چه قدر نیازها و توانایی گوناگون کردن diversify کردن خودش را دارد؟ ما در ذهن و اندیشه اش نیستیم که آن را الزام کنیم به آن سمت هدایت شود. باید ببینیم خود فرد چه قدر توانایی دارد؟ آقای ذاکر صالحی فرمودند ارتباط از راه دور دموکراتیک تر است و برای من جالب است که اولاً تعبیر ما از دموکراسی چیست و آیا ما می‌خواهیم دموکراسی را پاس بداریم یا نه و برای ما مهم است یا نه و اگر مهم نیست چرا باید به سمت روش های مقوم دموکراسی برویم؟ هر کدام از اینها اگر بخواهد به سیاستگذاری برسد لازم است که بحث ریزتر و عمیقتری بشود. مثلاً اگر دموکراسی خوب است، الفبای آن چیست؟ این است که اگر این جمع از اینجا بیرون رفت هم خرسند باشد که حرفش را زده و هم به یک جمع بندی رسیده که اکثریت قبولش دارند و احترام به رای اکثریت بگذارد. این الفبای دموکراسی است، تخصیص و تعمیم الفبای دموکراسی است. ما واقعا توانایی تخصیص و تعمیم یادگیری در یادگیرنده خارج از چهارچوب کلاس‌های درس ایجاد می‌کنیم یا نمی‌کنیم. فکر می‌کنم مسائل پرچالشی هستند که از تاریخ خودمان می‌توانیم بسیار بیاموزیم. وقتی پسر یزید در دانشگاه جندی شاپور پزشک می‌شود، و در زیارت عاشورا لعنت بر یزید می‌گوییم، نشانه این است که چه سعه صدری ایرانیان داشتند. در جالی که چنین دشمن بالقوه یا بالفعلی در روبرویشان بوده، اما در علم مرز قائل نبودند و علم را با قیرات و متقال ندادند و علم جهان شمول و فرامرزی است و ما می‌دانیم این‌ها چیزهایی است که شاخص است برای برنامه ملی که واقع به پشتوانه تجربه های عمیق ۷-۸ هزار ساله خودمان، اما بازناندیشی شده در فضای کنونی و قوی کردن ما برای حضور معنادارتر در جامعه جهانی است نه جنگیدن در جامعه جهانی، بلکه برای اثر گذاری در جامعه جهانی است.

دکتر نسرین نورشاهی:

من نظرم این است که از منظرهای مختلفی به یادگیری ورود پیدا شد. ولی فکر می‌کنم همه توافقی بر بحث تعامل داشتیم. مشارکت و تعامل کلید واژه‌ای بود که همه بر آن تعامل داشتیم. چیز دیگر که بر آن توافق کردیم، موقعیت مساله است. یعنی الان برای مثال در شورای عالی برنامه‌ریزی، یک برنامه درسی را می‌خواهیم ارزیابی کنیم که این را قبول یا رد کنیم. یکی از شاخصها و مشخصه هایی که در الگو باید رعایت شود که تأیید بشود یا نشود، چه قدر این برنامه درسی تعاملی تهیه شده و چه قدر منجر می‌شود که یک فضای تعاملی را برای دانشجو یا یادگیرنده ایجاد می‌کند؟ این می‌تواند یک مشخصه باشد. بحث دیگر Ideology free بودن یادگیری است. یا اینکه یادگیری را ما یک چهارچوب ایدئولوژیک روی آن نندازیم. خانم دکتر به بحث حکمت بنیان و تاریخی که ما از گذشته تا الان داشتیم، اشاره کردند و تجارب ارزنده‌ای که داشتیم. من خودم برای فرصت مطالعاتی دکترایم خواستم واقعا به حوزه علمیه بروم که حتی در گروه مطالعات تطبیقی هم مطرح شد، منتهی به دلایلی -زن بودن و هزار دلایل دیگر مخالفت شد. این دیرینه‌ای که ما داریم، همیشه برایم سوال بوده است که چرا آنها اینقدر موفق هستند؟ واقعا شیوه های یادگیری در حوزه علمیه مثال زدنی است و اصلاً کاری به خروجی آن ندارم. اما خود فرایند یادگیری در آنجا با فرایند یادگیری در دانشگاه متفاوت است. حال این مکانیزمها، ساز و کارها، اهداف، فضای یادگیری که ایجاد می‌شود هم می‌تواند عامل باشد. من نمی‌خواهم قضاوت سوگیرانه مثبت یا منفی کنم. پس از برداشت های دیگر من، ایجاد آن فضا است.

دکتر فریده مشایخ:

این یک استثنا است که ما داریم. این سرزمین کهن دغدغه اش دقیقاً یادگیری به معنای عبادت است.



دکتر مریم حسینی:

خانم دکتر طیف برنامه هایی که مطرح می شود از یک طیف عینی تا یک طیف ماوراء فردی است.

دکتر نسرين نورشاهی:

ما نمی توانیم به مبانی تئوری یا مبانی نظری هم بی تفاوت باشیم.

دکتر فریده مشایخ:

اصلا نمی توانیم، اگر داریم در چهارچوب قرن بیستم سخن می گوئیم.

دکتر مقصود فراستخواه:

یک مطلب که من از جلسه گرفتم این است که مشارکت تصادفی اتفاق نمی افتد. یعنی باید اصلاحات نهادی بشود، یعنی دانشگاه استقلال داشته باشد، شهروندان آزادی یادگرفتن داشته باشند. آزادسازی مدارس، ارتباط دانشگاه با جامعه، ارتباط مدارس با جامعه و بتوانند آن سیستم های نظارتی را محدود کنند. ظرفیت سازی و آزادسازی، یعنی انسانها آزاد باشند که یاد بگیرند و یاد بگیرند برای اینکه زندگی کنند و اگر بیشترین افراد آزاد شوند خطای ما کم می شود. چون اگر یک نفر آزاد باشد و بقیه در بند باشد، خطای انسان زیاد است به تعریف هگل. ولی اگر بیشترین افراد آزاد باشند، احتمال خطا کمتر می شود.

دکتر فریده مشایخ:

درباره مفهوم "آزادی" به نقل از آقای دکتر کاتوزیان، می خواندم، برای درک مفهوم آزادی و قانونمند بودن، در آغاز مشروطه، ما مسأله داشتیم. آزادی در ذهن مردم، به معنای قانونمند بودن تداعی شده بود. درحالیکه در غرب مفهوم آزادی برای عمومی شناخته شده بود و قانونمندی برای مهار آزادی مطالبه می شد. جامعه ای که قانون ندارد آزادی هم در آن رها شده است. تفاوت ظریفی است. ما آزادی را معادل قانون می دانستیم، درحالیکه در غرب قانون برای منضبط کردن آزادی پایه گذاری شده است. متأسفانه در طلب آزادی می توان مخرب بود. آزادی در بیان و عمل مستلزم اندیشیدن است. امروز ما اینجا آمدیم تا به اتفاق درباره مفهوم یادگیری بیانیشیم و هم افزایی کنیم تا شاید به یک تعریف مشترک برسیم. اما باز باید ضوابطی از جمله زمان و ... را رعایت می کردیم. این بسیار ظریف است. من به نوبه خود متشکرم از این که این جلسه را ترتیب دادید. ولی کاوش درباره زیر بنای نظری مفهوم یادگیری برای درک مشترک، به این جلسه ختم نمی شود و همچنان می تواند و باید ادامه یابد. با سپاس.

دکتر حمید جاودانی:

همینکه نهادی در وزارتخانه یا هر جای دیگر تشکیل شده است تا به تدوین برنامه درسی برای دانشگاهها پردازد، با یادگیری همسویی ندارد. این روش جدای از این که تنوع، نوآوری، نواندیشی و دگراندیشی را از میان می برد، بر پایه قوانین جاری کنونی، از جمله قانون اهداف، وظایف و تشکیلات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، غیرقانونی نیز به نظر می رسد چرا که بنا بر قانون یاد شده، دانشگاهها از "شخصیت حقوقی مستقل" برخوردارند و مدیریت امور مالی، اداری، سازمانی و علمی از استقلال برخوردارند. افزون بر آن، نقش وزارت نیز به سیاست گذاری، برنامه ریزی، نظارت و ارزیابی و حمایت و پشتیبانی محدود شده است. بنابراین از دیدگاه نظری و حقوقی چنین مداخلاتی روا به نظر نمی رسد.



افزون بر آن، از دیدگاه عملی، چنین مداخلاتی نا به جا، اثربخشی ندارند. حتماً برنامه های درسی مصوب را دیده‌اید! یک سری سرفصل کلی بجا یا نابجا را در می‌گیرد، دیگر هیچ نظارت و ارزیابی از کار آموزشگران انجام نمی‌شود، حتی در نظام پاداش دهی (ترفیع و ارتقا) نیز در برنامه درسی جایی ندارد.

بنابراین، پیشنهاد نخست این است، همان گونه که یکبار نیز رخ داده است، امور برنامه درسی به دانشگاهها واگذار شود. چرا که وضعیت کنونی، یعنی تدوین برنامه درسی متمرکز، یکی از اساسی ترین وظایف و مسئولیت اعضای علمی دانشگاهها را از میان برده است. به ویژه این که به ندرت این برنامه ها بازنگری و روزآمد می‌شوند. به این ترتیب در نگاه خوش بینانه، تمام دانشگاههای ایران به مدرسه ای بزرگ و یکسان بدل می‌شوند.